





۱۲۱۹۲

عروض سلفی

تصحیح

مولانا مولوی نصیر الدین صاحب نشی فاضل

صدر مدرس السنۃ شرقیہ اسلامیہ ملی سکول لاہور

بفراش

شیخ مبارک علی تاجر کتب

اندرون لوہاری دروازہ لاہور

۱۹۳۲ء

عالمگیر لیکچرک پریس لاہور میں باہتمام حافظ محمد عالم پرنٹر چھپوایا

کتابخانہ خصوصی
غلام حسین - سرور

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل علم العروض ميزان الاشعار والصلوة على صاحب ديوان الرسالت و اهل بيت الطهار اما بعد بدان که باعث بریں تالیف آن بود که گاهی با اصحاب از کتب عروض مباحثه کرده می شد و هر دقیقه نکته می طلبیدند و بر هر ماعادلی عقلی یا نقلی می شنیدند که آن نکات و دلائل تمامها در پنج کتاب این فن از تصانیف عربی و فارسی متقدمان و متاخران نبود بحکم آنکه العلم صید و الکتابه قید خواسته شد که بجهت حفظ آن سخنان رساله ترتیب داده شود - نظم

که در آن سر بر سخن باشد گر چه متن است شرح فن است التماس از مستفیدان آنست که چون ازین مائده فائده بردارند بعضی را بدعائی خیر یاد آرند بالله والتوفیق - فصل در تعریف شعر و بیان شاعر بدانکه شعر در لغت دانستن و در یافتن است و در اصطلاح سخنی است موزون که دلالت بر معنی و قافیه داشته باشد و قائل قصد موزونی آن سخن کرده باشد سخن را بموزون قید کرده شد از آن که سخن موزون بے معنی را شعر نگویند و سخن موزون را بدلالت بریں معنی قید کرده شد از آنکه سخن موزون بے معنی را شعر نگویند و قافیه داشته باشد گفته شد از آنکه سخن موزون دال بر معنی بے قافیه را نیز شعر نگویند و قائل قصد موزونی آن سخن کرد باشد اگر کلامی موزون واقع شود و قائل قصد موزونی آن کلام نکرده باشد آن را شعر نگویند در اصطلاح پس آنچه در قرآن و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم موزون واقع شده است شعر نباشد قوله تعالی اجل جلاله ثم اقرتم و انتم تشهدون - ثم انتم هولاء تقتلون و قوله صلی الله علیه و آله و سلم الکرم الکرم اگر چه در قرآن بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن واقع شده است او در حدیث بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن آچون قائل

شعر بکسر سخن و مقفیه دانستن ۲ ج ۲۵ ص ۱۵۰ اتفاق جمعی است بر کسری ۲۵ نه ۲۵ یوسف ابن یعقوب ابن ابراهیم ۱۲ نه

قصد موزونی آن نکرده است آن را شعر نمی گویند و اطلاق شعر بر قرآن و حدیث روا نیست و ابوالحسن اخفش نحوی رحمه الله علیه گفته است که شاعر بمعنی صاحب شعر است - یعنی خداوند شعر همچنانکه نامر بمعنی صاحب تمر است یعنی خداوند خرما این بر تقدیر نیست که شاعر مشتق بود از شعر بمعنی اصطلاحی یعنی کلام موزون چنانکه گفته شد و اگر شاعر مشتق بود از شعر بمعنی لغوی شاعر داننده و دریا بنده باشد بعضی گفته اند که شاعر را از آن جهت شاعر گویند که او در می یابد نوعی از کلام را و قادر است بر ترکیب آن که آن نوع کلام را غیر او در نمی یابد قادر نیست بر ترکیب آن و بعضی از اصحاب تواریخ گفته اند که اول که شعر گفت آدم بود صلوة الله علیه و یگویند که لغت آدم با اتفاق اهل علم سریانی بوده و شعر عربی که بآدم نسبت میکنند ترجمه شعر نیست که به لغت سریانی گفته است در مرثیه هابیل در آن وقت که قایل هابیل را کشت و قاسم بن سلام بغدادی رحمه الله علیه که پیشه اش اصحاب تاریخ است گفته است که اول کسی که شعر عربی گفته یعرب بن قحطان بود که از فرزندان نوح پسر مبر است صلوة الله علیه و اکثر برانند که اول بار کسی که شعر فارسی گفته است بهرام گور است و بیت او این است - شعر

منم آن بیل دمان و منم آن شیر ملیه نام بهرام من و کنیتیم بوجبسه و بعضی گفته اند اول شعر فارسی ابو حفص حکیم سعدی گفته است و صغیر مضعی از سمرقند است و بیتش اینست - شعر

آهوی کوهی در دشت چگون بودا چوں ندارد یار بے یار چگون رودا و بعضی گفته اند که اول کسی که در فارسی قصیده گفته است و بنیاد ملاحی کرده رودکی بوده است و مطلع قصیده مع چند شعرش اینست نظم قصیده یو جوئی مولیاں آید ہی ۱۰ بوئی یار مریاں آید ہی ۱۰ شاه سرو است و بخارا بوستان ۱۰ سرو سوی بوستان آید ہی ۱۰ شاه ماه است و بخارا آسمان ۱۰ ماه سوی آسمان آید ہی ۱۰ ای بخارا شاد باش و دیزی ۱۰ شاه سویت میهمان آید ہی ۱۰ فصل

۱۰ از شعر جز گویند بضم میم فتح را بے نقطه و فتح جیم و تشد در اے با نقطه ۱۰ سریانی بضم شین بے نقطه و سکون رائے بے نقطه و باء بے نقطه تحتانی ۱۲ یعرب بے نقطه تحتانی و سکون عین از اول حضرت نوح علیه السلام ۱۲ خطان بفتح قاف سکون حاء بے نقطه و سکون طاء و نون نام نایض است ۱۲ سعدی بضم سین بے نقطه و سکون عین بے نقطه و دال بے نقطه نام حکیم است سمرقندی ۱۰

در بیان حاجت بعلم عروض و واضح و وجه تسمیه آن چون شعر کلانی است موزون و هر موزونی را
ناچار است از میزانی تا زیادت و نقصان آن بآن میزان توان دانست و میزان شعر بحسب
عروض معلوم میشود پس هر کس که در باب شعر دخل می کند خواه بگفتن شعر خواه بشناختن
آن بر او لازم باشد که عروض بداند و بداند که استخراج علم عروض خلیل بن احمد بصری رحمه الله علیه
کرده است و چنین میگویند که خلیل بن احمد در سه بردگان قصاری میگذشت آواز کو به نصاری
شنید و چون آن صوفی بود متجاذب و ایقاعی متناسب بنظر گرفت و الله من هدایتی یعنی سوگند
بخدای که ظاهراً میشود از این صورت چیزی و او را منشاء استخراج علم عروض همان صورت شد و
و نام کردن این علم بعروض اقوال بسیار است بعضی میگویند که خلیل بن احمد در مکه مبارک ادا
الله تعالی شعر فای بود که باین علم ملهم شد و یکی از اسماء مکه عروض است این علم را باسم مکه خوانده بجهت
تین و تبرک بعضی گویند عروض یعنی طرف است و چون این علم طرفی بعضی از علوم بود آن را عروض نا
کردند و بعضی میگویند که در ترکیب این سه حرف که عین در او صادر است معنی کشف و ظهور است و چون
باین علم ظاهر و پیدای میشود وزن صحیح و وزن غیر صحیح پس ازین جهت این را علم عروض نام نهادند و بعضی
میگویند که عروض در لغت راه کشاده دو کوه است و همچنانکه از راهی که در کوه است بموضع می
توان رسید این علم نیز طریق معرفت شعر مستقیم و مقیم است و بدانستن او بکلام موزون ناموزون
می توان رسید پس باین مناسبت این علم را عروض نامیدند و بعضی میگویند که عروض یعنی
منبع و ابرست و همچنانکه در ابر و آنچه از او پیدای شود نفع بسیار است و این علم نیز نفع بسیار است
پس باین مشابهت این علم را عروض گفتند و بعضی میگویند که چون جزء آخر مصراع اول بیت را
عروض میگویند چنانکه بعد ازین معلوم شود و این علم مشکل است بر معرفت آن جزء آخر پس این علم را
باسم آن جزء آخر نامیدند چرا که آن جزء و اکثر اوتومع است و در بیان عروض بیان بسیار مذکور میشود
عروض این بیت چنین است عروض آن بیت چنان و بعضی میگویند عروض فعل است
بمعنی مفعول یعنی معروض و این علم را از این جهت عروض نامیدند که معروض علیه شعر است
و همچنانکه بعضی عروض ظهور و آشکارا است و معنی عروض در کشتن جل سوارض با کسی بر این کردن کتاب با یکدیگر
و معنی عروض در هنده لشکر معنی عروض بکسریم و فتح دال نقطه جام و کنیزک را در این عرض کند ۱۲

یعنی شعر را بر این عرض می کنند تا موزون از ناموزون جدا شود و بعضی این وجه را ترجیح کرده اند و بعضی
وجه اول را فصل در بیان موزون از ناموزون و معنی تقطیع بیت و کیفیت آن بداند که وزن سنجیدن
کلانی است بمیزان بحر از بحرهای شعر که مقرر کرده اند پس هر چه بمیزان بحر از بحر راست باشد
آن موزون است و آنچه بمیزان بحر راست نباشد ناموزون است و این سنجیدن را تقطیع
گویند و در اصطلاح عروضیان تقطیع بیت چنان است که الفاظی که در آن بیت است از یکدیگر
جدا سازند و وجهی که بر مقداری از آن برابر باشد در وزن با جزای آن بحر که این بیت در آن
بحر است و مناسبت است بمعنی لغوی تقطیع که پاره پاره کردن است و در تقطیع عدد حروف و حرکت
سکون معتبر است و خصوصیت حروف و حرکت که فتح و کسره و ضمه است یعنی زبر و زیر و پیش
و خل ندارد و مثلاً لفظ طوطی و بلبل بر وزن فعلن باشد و هر حرف که بتلفظ در آید آن معتبر باشد
در تقطیع اگر چه در کتابت نباشد و هر حرف که بتلفظ در نیاید آن معتبر نباشد در تقطیع اگر چه در کتابت باشد
و حروف ملفوظه غیر مکتوبه و مکتوبه غیر ملفوظه بعد ازین تفصیل بیان کرده خواهد شد و سبب آنکه بنائی
تقطیع بر ملفوظ است نه بر مکتوب می باشد که حروف مصرعی زیادت باشد از مصرعی با آنکه هر دو
مصرع بر یک وزن باشد چنانکه شعر شست سرور اهل کرم مجلس خاص دو خوان خوان دو سه
خوان خواست خوان چه خوان که نخواست مصرع اول بست و دو حروف است و مصرع دوم
چهل و سه حرف و بداند که وزن نمون را عروضیان ظاهر می نویسند تا ملفوظ و مکتوب او را در آن شعر
یکسان باشد و التباس نشود فصل در بیان حروفی که ملفوظ اند و مکتوب نه از آن جمله یکی الفی است
که از اشباع بفتح الف یعنی از کشیدن فتحه و حاصل شود همچو آید که بر وزن فعلن است و در
تقطیع دو الف نویسد اول متحرک دوم ساکن بدین صورت فعلین و آید فعلین و دیگر و اولیست
که از اشباع ضمّه و حاصل شود همچو واطا پس که بر وزن فعلان است و در تقطیع دو و اول
نویسد اول متحرک دوم ساکن بدین صورت واد و فعلان طادوس فعلان و دیگر یائی است
که از اشباع کسره شود چنانکه کسره من بیدل را کشند و وجهی که بعد از وزن یا ملفوظ شود و در تقطیع
سازد اگر چه مشهور آنست که همیشه ساکن است و متحرک را هم میگویند و عروضیان الف را ساکن متحرک بنویسند برائے
تصریح مقصود و اشباع بکسر الف و سکون شین بمعنی کشیدن اے چنانکه میکشد ۱۳

این یا نوشته شود بدین صورت یعنی بیدل مفاعیلن و این یا رایائی بطنی گویند و بطن
در لغت شکم بود همچنین در بعضی الفاظ عربی الف و او یا ملفوظ شود و مکتوب نباشد همچو الف
الله و هذا و ذاك و داوله و یائے به و غیر آن و دیگر حرفیست که در حرف مشد است همچو خرم و فرخ
که بر وزن فعلن است و در تقطیع آن را دو حرف نویسد اول ساکن دوم متحرک بدین صورت
خرم فعلن فرخ فعلن فصل در بیان الف و او و یائے مکتوب به غیر ملفوظه اما الف وصل
است و قتیکه در میان مصراع واقع شود و حرکت او را بحرف پیش از او دهند و الف ملفوظ نشود
ازین جهت او را الف وصل میگویند که حرف پیش از او حرف بعد از او متصل میشود و تلفظ
چنانکه شعر و سیفی سیه از کاکل مشکین توشد و در تقطیع این الف نوشته نشود بدین صورت
روز سیفی فاعلاتن سیه ز کافلاتن کل مشکین فعاتن نت شد فعلن و اگر الف ملفوظ شود ساقط
نشود و در تقطیع چنانکه بود فریاد سیفی در غمت از دست تنهایی و تقطیعش بود فریاد
مفاعیلن و سیفی در مفاعیلن غمت از دست مفاعیلن و تنهنائی مفاعیلن و انا و ادسه نوع
است یک و ادعطف است و آن و اولیت که در میان دو کلمه باشد همچون دل و جان این
و آن و در کلام فارسی پیشتر چنانست که ماقبل و ادعطف یعنی حرف پیش از او بقصه ملفوظ
میشود و او ملفوظ نمی شود چنانکه دل و دلدار صبر و طاقت کو و در تقطیع نوشته نمی شود
بدین صورت دل و دلدار فعاتن ر صبر طامفاعلن وقت کو فعلن و اگر او ملفوظ شود ساقط در
تقطیع چنانکه گل و گل می باید و دیدار یار و تقطیعش گل و گل می فاعلاتن باید و می
فاعلاتن و اریار فاعلاتن و دیگر و او بیان ضمه است و آن و او است که دلالت میکند
بر آنکه ماقبل او ضمه دار و مثل دو دو و چو و همچو که بیشتر آنست که این و او ملفوظ نمی شود چنانکه
همچو تو کو در و در و دیگر و در تقطیع نمی شود بدین صورت همچو که مفتعلن در و در
مفتعلن و دیگری فاعلن و اگر ملفوظ شود ساقط نشود و در تقطیع چنانکه دیگری در و در و در
مثل تو و تقطیعش دیگری در فاعلاتن و در و در کو فاعلاتن مثل تو فاعلن و دیگر و او اشام ضمه است
و ان و ادیست که بعد از خاء مفتوح است اما فحه خا خالص نیست بلکه بوی از ضمه دارد و اشام
درین مصرع اگر بجائے لفظ مثل لفظ همچو می آورد و قیل مثل اول می شد و منه و مگر در لفظ خویش و خویشتن که بعد از خائے
مکتوب است ظاهر آن ۱۲

در لغت بویانیدن است و ازین جهت او را و او اشام ضمه میگویند چنانکه خواب و خور
خواجه من خوش بود و در تقطیع نوشته نمی شود بدین صورت خاب خسته مفتعلن خاجی من مفتعلن
خس بود فاعلن و او اما رایائی بیان حرکت است و آن با است که با خر کلمه نمی پیوند و تا دلالت کند
بر آنکه ماقبل با متحرک است و آن حرکت با فحه بود و همچو خسته و گریه و نه مانند آن یا کسره بود
همچو که و چه و سه مانند آن پس اگر این با در میان مصراع واقع شود و ملفوظ نشود ساقط شود
و در تقطیع چنانکه گریه کردم فاعلاتن خنده کردی فاعلاتن و چنانکه کمی گوید مفاعیلن چمی گوید
مفاعیلن و اگر ملفوظ شود حرکت کسره بجائے او با نویسند و در تقطیع بدین صورت گریه من مفتعلن
خنده او مفتعلن و اگر در آخر مصراع واقع شود در حساب حرف ساکن باشد چنانکه غنچه پیش
غنچه پیش و هنت لب بسته و تقطیعش غنچه پیشی فاعلاتن و هنت لب فعاتن بسته فعلن
رایائی بسته در برابر وزن فعلن است و گاه باشد که این با در میان مصراع در برابر حرف
ساکنی از میزان واقع شود و ساقط نشود و در تقطیع چنانکه خنده چه کنی بگریه من تقطیعش
خنده ج مقول کنی بگریه فاعلن بی من فاعلن و او اما یائے ساکن است که پیش از الف متحرک
واقع شود و ملفوظ نشود چنانکه سیفی از عشق او جدا نشی و در تقطیع نوشته نشود -
بدین صورت سیف از عشق فاعلاتن ق او جدا فاعلن نشین فعاتن و بعضی این صورت را از قبیل
اسقاط الف وصل میدارند و میگویند که حرکت الف بی منتقل میشود و الف ساقط میشود
و این مصراع را چنین تقطیع کرده میشود که سیفینز عشق فاعلاتن و مقوی این سخن است در اکثر
کتابهای عروض معتمد علیه گفته اند که مثال یائی مکتوب غیر ملفوظ فی دکی و یچی است اگر
بیان نویسند و یچی مثال دیگر نیارده اند اگر درین صورت یا افتادی یا بستی که مثال دیگر آورده اند
که در کلام بسیار واقع است و محتاج نشدند به مثالی که در غایت کی است و نیز آنکه اگر
اسقاط یار را در ادواتن چه تفاوت می کنند که بعد از الف وصل باشد یا حرف دیگر پس یا بستی
همچنانکه گفته اند و است که بر وزن فاعلاتن باشد - گفته جعفر را بود که بر وزن فاعلاتن بودی
گریه کردم خنده کردی من گریه نمودم شما که خواب خنده کردی را ۱۲ و اینجا با در برابر مقول واقع شده است که این و او
جونی ست ساکن از میزان است ۱۲ شیخ پره ۱۲ یعنی این سخن که این رت از قبیل اسقاط الف وصل است ۱۲ سج پوران ۱۲

و نیست بر وزن مفعولاتن است و اگر یا مفعول باشد ساقط نشود و در تقطیع چنانکه **ه** هست سیفی
از دعا گوینان مجوز را و تقطیعش هست سیفی فاعلاتن از دعا گو فاعلاتن یا مجوز فاعلاتن زار و
فاعلن فصل در بیان وزن ساکن و بعضی از حروف ساکن مکتوب که در تقطیع ساقط شوند یا
متحرک شوند و یا همچنانکه ساکن معتبر باشد بدانکه هر وزن ساکن که بعد از حرف مد باشد و حروف
مد و و ساکن ماقبل مضموم و الف ساکن ماقبل مفتوح و یاء ساکن ماقبل مکسور است همچو لفظ چون
جان و چین اگر در میان مصراع واقع شود ساقط می شود و در تقطیع چنانکه چون کنم و جان کنم چین
روم هر سه عبارت بر وزن فاعلن باشد و تقطیع این صورت نوشته شود که چون کنم فاعلن جان کنم چی روم
فاعلن و اگر در آخر مصراع واقع شود در حساب حرف ساکن باشد چنانکه **ه** ای قد و بجوی
توسر و روان تقطیعش ای قد و ل فاعلاتن جوی توسر فاعلاتن وی روان فاعلاتن ل و ن روان
در برابر تاء فاعلات و اگر اول حرف مد باشد دوم وزن نباشد همچو بار و نور و عید و یا دوم وزن
باشد اول حرف مد نباشد و همچو امن و عون و عین و یاء بیخ کدام نباشد همچو شکر و آن و ساکن در میان
مصراع واقع شوند ساکن دوم متحرک شود چنانکه با و شود امن جو و شکر گو همه بر وزن فاعلن باشد
چرا که در وزن شعر دو ساکن در میان مصراع مملو و محسوب نباشد مگر الف و نون هر دو بجای یک
ساکن اند بجهت خفت حرف مد با نون ساکن در لفظ و اگر در آخر مصراع واقع شوند در حساب و
ساکن باشد چنانکه گویی یا ر و ملک امن و جایی شکر همه بر وزن فاعلات باشد و اگر بعد از
حرف مد و حرف ساکن واقع شوند همچو کار و گوشت و گشت و گشتا سپ و مانند آن و در میان مصراع
باشد اگر آن دو ساکن در برابر یک متحرک باشند ساکن اول متحرک شود و ساکن دوم ساقط شود در
تقطیع چنانکه **ه** کار و برکش گوشت و گشتا سرب را تقطیعش کار و برکش فاعلاتن گوش برکش
فاعلاتن تاس را فاعلن و اگر آن دو ساکن در برابر و متحرک باشند هر دو ساکن متحرک شوند چنانچه
ه رزم شود کار و چون رزم شود گوشت کو تقطیعش رزم شود مفعولن کار و چون مفعولن رزم شود مفعولن
گوشت کو مفعولن و اگر سه ساکن در آخر مصراع باشند ساکن آخرین ساقط شود و تقطیع چرا که در

ه یعنی در صورتیکه یائی ساکن پیش از الف وصل واقع شود مملو نشود ۱۲ رحمة الله

ه یعنی همین لفظ را مثال نمود و تاء که بائی ساکن پیش از الف متحرک واقع نموده مملو نشود ۱۲

اوزان شعر هیچ جا سه ساکن جمع نشود چنانکه **ه** تا چو سیفی تیرا شمع مرا سرگرمیت تقطیعش
تا چو سیفی فاعلاتن بت ای شمع فاعلاتن عمر سر فاعلاتن گرمی فصل در بیان اجزائے میوزان
بیت بدانکه میزان بیت مرکب است از ارکان و ارکان مرکب اند از اصول و اصول که ارکان
ازان مرکب است منحصر اند در سه چیز سبب دو تد و فاصله و سبب بر دو انواع است
سبب خفیف و سبب ثقیل سبب خفیف کلمه دو حرفی را گویند که اول او متحرک باشد
و دوم او ساکن همچو لم و سبب ثقیل کلمه دو حرفی را گویند که هر دو متحرک باشد همچو ر م و اول را
خفیف دوم را ثقیل از بهر آن گفتند که هر یک متحرک و یک ساکن در گفتن سبکتر است از دو
متحرک و خفیف در لغت سبک است و ثقیل گراں و تند نیز بر دو نوع است و تند مجموع و تند
مفروق و تند مجموع کلمه سه حرفی را گویند که دو حرف اول او متحرک بود و حرف آخر او ساکن
همچو علی و چهل هر دو متحرک او بهم پیوسته بودند مجموع گفته اند که جمع در لغت گرد آوردن
است و تند مجموع را و تند مفروق نیز گویند و قرن در لغت پیوسته چیزه پیچیده بود و تند
مفروق کلمه سه حرفی را گویند که حرف اول و آخر او متحرک بود و حرف میانه ساکن همچو راس
و چون هر دو متحرک را آواز هم جدا بود و تند مفروق گفته اند که فرق در لغت جدا کردن است و فاصله
نیز بر دو نوع است فاصله صغری و فاصله کبری و فاصله صغری کلمه چهار حرفی را گویند که سه
حرف اول او متحرک بود و حرف آخر ساکن همچو جبل و فاصله کبری کلمه پنج حرفی را گویند که
چهار حرف اول متحرک بود و حرف آخر ساکن همچو شکمش و چون صغری در لغت خوردن است و کبری
بزرگ تریس کلمه چهار حرفی را فاصله میگویند بصادی نقطه و کلمه پنج حرفی را فاصله میگویند بضاد
بناقطه بجهت آنکه بیک حرف زیادت است از فاصله و فضل در لغت افزودن آمدن بود و این چنان
میگویند که هر دو را فاصله گویند بضاد بناقطه و اول بصغری و دوم را بکبری قید کنند
همچنانکه فاصله بصادی نقطه را قید میکنند و بعضی فاصله را از اصول می شمارند و فاصله صغری
را مرکب از سبب ثقیل و سبب خفیف میدانند و فاصله کبری را مرکب از سبب ثقیل و سبب
خفیف میدانند و فاصله کبری را مرکب از سبب ثقیل و تند مجموع مثال مجموع این شش
اهل بحرین این ترکیب است که لم اعلی راس جبل ستمگه و در فارسی هر یک از این دو ترکیب

از سر کوته و فاقه می نگذری و جز رخ اهل صفا کسی ننگری به تقدیم و تدمروق بر و تد مجموع
فصل در بیان وجه تشبیه بیت و اجزای آن بدانکه بیت را از آن جهت بیت گویند که بیت در لغت
خانه است و بیت شعر را به بیت شعر تشبیه کرده اند یعنی خانه که از موئے و پلاس بود و ابو العلام
معری رحمه الله که اکابر شعرائی عرب است گفته است **الحسن** لیل فی البیتین رونقه بیت
من الشعر و بیت من الشعر یعنی رواج و خوبی در دو بیت ظاهر میشود و یک بیت شعر و یک
بیت شعر و بعضی گفته اند که وجه مشابَهت میاں این دو بیت عزت و اعتبار است یعنی همچنانکه
خانه را پیش مردم عزت و اعتبار است بیت شعر را نیز پیش مردم عزت و اعتبار است چنانکه در میان
عرب شهر است که رت بیت شعر خیر من بیت و بعضی بسان بیت شعری که بهتر است از خانه
ز و بعضی گفته اند که وجه مشابَهت آنست که همچنانکه خانه بر وضع و شکلی مخصوص مخصوص است
که هرگاه که آن وضع تغییری یابد خانه بر حال خود نمی ماند و بیت نیز بر وضعی مخصوص است که هرگاه
که آن وضع تغییری یابد ناموزون می شود و بیت نمی ماند و بعضی گفته اند که وجه مشابَهت آنست
که همچنانکه خانه ابتدائی است که از بخار می آیند و انتهائی است که با بخار ساکن می شوند بیت را
نیز ابتدائی و انتهائی است و بعضی وجه مشابَهت آنرا ساخته اند که همچنانکه مخدرات صوریه در خانه
نشین خود ساخته جلوه گرمی با ششند در بیت نیز مخدرات معانی از پس پرده عبارت جلوه گر
اندر و بعضی گفته اند که همچنانکه صاحب خانه را بخانه انسی و قرار می هست و بیت را نیز به بیت
نموده افتی و خرسندی هست و چوں بیت را بخانه تشبیه کردند و خانه عربان صحرائین مرکب از
رسمان و منج و ستون و پلاس است و بلغت عرب سبب رسمان بود و تد منج و فاصله ستون خمیه
پس نام اجزای بیت را بنام اجزای خانه خواندند و جز و در حرفی را سبب و سه حرفی را تد و چهار
حرفی را فاصله و پنج حرفی را فاصله گفته اند از آن جهت که کلمه دو حرفی بسبب کمی حرف ضعیف تر
است از کلمه چهار حرفی چنانکه رسمان ضعیف تر از منج منج از ستون و بعضی گفته اند که فاصله در لغت
جدائی میان دو دامن خمیه است و نیز فاصله بضا و بانقطه در لغت پلاسی بود که خانه با و پو شانند

یعنی در بیان آنکه خود حرف را بسبب و سه حرفی را تد و چهار حرفی را فاصله گفته اند ۱۲

بفتح میم بفتح عین ممله تشدید و رای و کسر اد ۱۲

پس فاصله باین معنی یک از اجزای خانه باشد بلکه جز و عظم خانه فصل در بیان ارکان اصلی
بدانکه ارکان که بخور از آن مرکب است منحصراًست در بشت فاعلن مفاعیلن مستعلن مفاعیلن
متفعلن فاعلن مفعولات بضم تا و ازین بشت رکن و در رکن خماسی یعنی پنج حرفی که فاعلن مفاعیلن
است مرکب است از و تد مجموع و سبب خفیف پس اگر و تد مجموع مقدم باشد بر سبب فاعلن
شود و اگر بر عکس بود یعنی سبب خفیف مقدم باشد بر و تد مجموع فاعلن شود چه شک نیست
که چوں لن را بر فاعلن مقدم سازی و چنین گوئی که لن فاعلن فاعلن باشد یا عین را بر فاعلن
سازی و چنین گوئی که عین فاعلن فاعلن باشد و هر یک ازین دو رکن مرکب است از سه متحرک
و دو ساکن و از شش رکن باقی که بسا عی اند یعنی هفت حرفی و دو رکن که آن مفاعیلن مستعلن است
مرکب است از و تد مجموع و دو سبب خفیف پس اگر و تد مجموع مقدم باشد بر هر دو سبب
خفیف مفاعیلن شود و اگر بر عکس بود یعنی هر دو سبب خفیف مقدم باشد بر و تد مجموع مستعلن
شود چه شک نیست که چوں عین را بر فاعلن مقدم سازی و عین مفاعیلن فاعلن مستعلن باشد
مفاعیلن برستف مقدم سازی و عین برستف گوئی بر وزن مفاعیلن باشد و در محبت و در بحر خفیف
مستعلن را مرکب دارند از و تد مفروق و دو سبب خفیف بر وجهی که تد مفروق در میان دو سبب
خفیف باشد و عین اورا از لام جدا نویسند باین صورت مستعلن تا معلوم شود که مس سبب خفیف
است و نفع و تد مفروق است و لن سبب خفیف و نیز این کتف این مستعلن و فاعلن فاعلن که
در بحر مضارع است و تد مفروق است آنجا که بخور دایره مشبیه را از یکدیگر جدا کرده شود ظاهر خواهد
شد انشاء الله تعالی و هر یک ازین دو رکن مرکب است از چهار متحرک و سه ساکن و دو رکن دیگر که آن
مفاعیلن و متفعلن است مرکب است از و تد مجموع و فاصله صغری پس اگر و تد مجموع مقدم باشد
بر فاصله صغری مفاعیلن شود و اگر بر عکس بود یعنی فاصله صغری مقدم باشد بر و تد مجموع متفعلن
شود چه شک نیست که چوں عین را بر فاعلن مقدم سازی و عین مفاعیلن فاعلن متفعلن باشد
و یا عین را بر متفعلن مقدم سازی و عین متفعلن گوئی بر وزن مفاعیلن باشد و هر یک ازین دو رکن
مرکب است از پنج متحرک و دو ساکن و دو رکن دیگر که آن فاعلن و مفعولات است مرکب است
از و تد مفروق و دو سبب خفیف پس اگر و تد مفروق مقدم باشد بر هر دو سبب خفیف فاعلن و

نیز مثل است بر چند نوع شعر چنانکه بعد از این معلوم شود و بعضی گفته اند که وجه مشابهت آنست که
 همچنانکه کسی که در دریا افتاد حیران و سرگردان میشود کسی که در بحر شعر افتاد بجهت تغیراتی که در ارکان
 عروض واقع است متغیری شود و در نزدی افتد که این چه تغیر است و این چه وزن بحر هزج مثنوی
 سالم این بحر را از آن جهت هزج گویند که هزج در لغت آواز با نرم خویش خوش آید است
 و عرب بیشتر اشعاریکه با آواز خوش در سرودهای خوانند در بحر است و بعضی گفته اند هزج گردانیدن
 آواز است و هر رکن این بحر را در اول و ثانی مجموع است و از پی آن دو سبب خفیف و این مد
 میکند صورت و گردانیدن آواز را پس از این جهت این بحر را هزج نام کردند و مثنوی از آن جهت
 گویند هشت رکن دارد و هشت بحر بی ثمانیه است و سالم از آن جهت گویند که در ارکان و در جاف
 و تغیر و نیست و اصل این بحر هشت بار مفاعیلین است مثلث مؤلف گوید **س** و لا و صغیر میا
 نازک جانان من گفتی **ب** نگو گفتی حدیثی از میان جانان من گفتی **ب** تقطیعش **ب** و لا و صغیر مفاعیلین میان
 مفاعیلین کی جانان مفاعیلین گفتی مفاعیلین نگو گفتی مفاعیلین حدیثی از مفاعیلین من گفتی مفاعیلین میا
 جانان مفاعیلین من گفتی مفاعیلین بحر هزج مثنوی مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین
 و دوبار مثلث مؤلف گوید **س** بزاری میدهم جان و نمی پرسد مرا جانان **ب** مسلمانان نمیدانم کجا شده
 مسلمانان تقطیعش بزاری می مفاعیلین و هم جانان مفاعیلین نمی پرسد مفاعیلین مرا جانان مفاعیلین
 مسلمانان مفاعیلین نمیدانم مفاعیلین کجا شده مفاعیلین مسلمانان مفاعیلین در اصطلاح
 عروضیان زیاده کردن الف بود در میان سبب خفیف که در آخر رکن است و چون رکن که در مفاعیلین است
 الف زیاده سازی مفاعیلان است و آن رکن را که تسبیح در واقع است تسبیح گویند بضم میم و تشدید با و
 فتح او تسبیح گفتن این وزن از آن جهت است که عروض و ضرب او تسبیح است و چنانچه تسبیح در لغت تمام
 کردن است زیاده کردن الف را بر رکن تسبیح گفتن مناسب است و اگر مصرعی از این وزن با
 مصرعی از وزن گذشته جمع شود بیت ناموزون نشود باین مقدار از تفاوت و همچنین هر جا که
 تفاوت نباشد میان وزن مکرر باین که در آخر یک وزن باشد و در آخر دیگر کس الف و وزن از
س تسبیح بفتح تاء بدو نقطه از سکون سین بے نقطه و کسر بائے بیک نقطه و سکون ما حی بدو نقطه بائے فو قاف
 و غین با نقطه **س** منته رحمة الله

اجتماع آن دو وزن ناموزون نشود بحر هزج مثنوی مقبوض مفاعیلین هشت بار مثلث **س**
 و لم یزل شد از غمت غمت زول بر دل نشد بر بون شدم که بود کوز دست غم ز بون نشد **ب** تقطیعش
 و لم یزل شد از غمت مفاعیلین غمت زول مفاعیلین بر و نشد مفاعیلین ز بون شدم مفاعیلین که
 بود که مفاعیلین ز دست غم مفاعیلین ز بون نشد مفاعیلین قبض در اصطلاح انداختن حرف نهم مفاعیلین
 است و چون یائے مفاعیلین بیفتد مفاعیلین بماند و آن رکن را که قبض در واقع است مقبوض
 گویند بجهت آنکه حرف از دو گرفته شده است و قبض در لغت گرفتن است و مقبوض گفتن این
 وزن بآن جهت است که همه ارکان او مقبوض اند و همچنین در رکنی اگر زحافی واقع است و آن
 وزن را با اسم آرکن خوانند همچنانکه اگر در رکن شتر واقع است و آن وزن را شتر گویند اگر در رکنی
 خرب واقع است و آن وزن را خرب گویند و بر این قیاس اسم آن رکن که تغیر در واقع است یا بصیغه
 اسم مفعول باشد همچو مسیخ و مقبوض یا بوزن فعل همچو شتر و خرب بحر هزج مثنوی مقبوض مسیخ
 مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین دو بار مثلث **س** پری ندارد منم بدوشی چنین چنین **ب**
 بشرد بد از این پس که بهر بود ز حور عین **ب** تقطیعش پری ندارد مفاعیلین **ب** صم مفاعیلین بدوشی مفاعیلین
 جی چنین مفاعیلان **ب** بشرد بد مفاعیلین از این پس مفاعیلین که بود مفاعیلین ز حور عین مفاعیلان **ب** اینجا
 عروض و ضرب مقبوض مسیخ است چرا که چو مفاعیلین را قبض و تسبیح کنند مفاعیلان شود و باقی ارکان
 مقبوض اند بحر هزج مثنوی شتر فاعیلین مفاعیلین چهار بار مثلث **س** سر من **س**
 بر نشین خانه را گلستان کن **ب** یک دو جام می در کش دور خوش گردان کن **ب** تقطیعش سر من فاعیلین
 و می نشی مفاعیلین خان را فاعیلین گلستان کن مفاعیلین یک دو جام فاعیلین م می در کش مفاعیلین
 دور نو فاعیلین ش گردان کن مفاعیلین شتر در اصطلاح انداختن میم و یای مفاعیلین است تا فاعیلین
 بماند و آن رکن را که شتر در واقع است شتر گویند بجهت آنکه شتر در لغت نقصان و عیب است
 و چون از کلمه حرفی از اول و حرفی از میان افتاد آن کلمه نقصان پذیرفت و محبوب شد و
 اینجا چهار رکن شتر است و چهار رکن سالم بحر هزج مثنوی خرب مفعول مفاعیلین چهار
 بار مثلث **س** دل باز بخوش آمد جانان که می آید **ب** بیمار بهوش آمد دران که می آید **ب** تقطیعش

س بفتح قاف سکون بای بیک نقطه و نداد با نقطه **س** منته بفتح شین با نقطه و سکون با نقطه و قاف و تالی و تالی بے نقطه و منته **س**

دل باد مفعول بجو شاند مفاعیلن جانان مفعول کمی آید مفاعیلن بجا مفعول بهوش آمد مفاعیلن جان
مفعول کمی آید مفاعیلن خرب در اصطلاح انداختن نیم و نون مفاعیلن است تا فاعیل بماند مفعول بضم لام
بجائی آن نهند چرا که عادت عروضیان چنین است که چوں از رکنی چیزی بیند از ندو آنچه ماند لفظ مستعمل
نباشد لفظ مستعمل که بر وزن اوست بجائے نهند بجهت حسن عبارت و مراد از وزن پیش عروضیان
آنست که حرف متحرک در برابر متحرک باشد و حرف ساکن در برابر حرف ساکن چنانکه گذشت
در بیان تقطیع که لفظ طوطی و بلبل بر وزن فعلن است و آن رکن را که خرب در واقع است
اخر بگویند بجهت آنکه خرب در لغت ویران کرده است و چوں اول و آخر چیزی نماند ویران
تمام با و راه یابد و اینجا چهار رکن اخر بست و چهار رکن سالم هر ج مثنی اخر بکفوف مقصور مفعول
مفاعیل مفاعیل مفاعیل دوبار مثالش مؤلف گوید **۵** تا چند مراد غم او پند تو ان گفت چیر
که بجائے نرسد چند تو ان گفت تقطیعش تا چند مفعول مراد غم مفاعیل م او پس مفاعیل
تو ان گفت مفاعیل چیز یک مفعول بجای مفاعیل رسد چند مفاعیل تو ان گفت مفاعیل کف
در اصطلاح انداختن حرف هفتم ساکن بود و چوں نون مفاعیلن بیفتد مفاعیل بماند بضم لام آن رکن را
که کف در واقع است مکفوف گویند بجهت آنکه کف در لغت در نور دیدن دامن پیراهن افتادن
حرف آخر کلمه سباعی را به پیچیدن کنار دامن تشبیه کرده اند چرا که همچنانکه پیراهن بسبب
پیچیدن کنار دامن دو وقت آن اندک کوتاه میشود و کلمه سباعی نیز از افتادن
حرف آخر اندک کوتاه می شود و قصر در اصطلاح انداختن حرف ساکن است از سببی که
در آخر رکن باشد و ساکن کردن متحرک آن سبب چوں از لن که در مفاعیلن است نون را بیندازی
لام را ساکن سازی مفاعیل شود و آن رکن را که قصر در واقع است مقصور گویند بجهت آنکه قصر
در لغت کوتاه کردن است و چوں از آخر کلمه حرفی و حرکتی بیفتد کلمه کوتاه شود و اینجا صدر و
ابتدا اخر است و حشو مکفوف و عروض و ضرب مقصور هر ج مثنی اخر بکفوف
مخدوف مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل دوبار مثالش مؤلف گوید **۵** شیخ مراراه خرابات نمودی

۵ بفتح خاء باللفظ مسکن رای بی نقطه و بائی یک نقطه **۱۲** منة رحمة الله **۵** بفتح کاف و تشدید فا **۱۲** منة **۵** قصر بفتح کاف
و سکون صاد بی نقطه و رائی بی نقطه و سکون دال باللفظ و فا **۱۲** منة **۵**

میخواست و لم با و کرات نمودی تقطیعش لے شیخ مفعول مراراه مفاعیل خرابات مفاعیل
نمودی فعولن بی غم مفعول و لم با و مفاعیل کرات مفاعیل نمودی فعولن و حذف در اصطلاح
انداختن سبب خفیف است از آخر رکن و چوں از مفاعیلن رکن را بیندازی مفاعی بماند فعولن
بجائے آن نهند بجهت آنکه چوں لام و نون مفاعیلن افتاد لفظ ممل باقی ماند پس لفظ مستعمل
که بر وزن اوست بجائے آن نهادند چنانکه گذشت در خرب و تا مکن است لفظیات نون بجائے آن
نهند که موافق استعمال کلام عرب شود و آن رکن را که حذف در واقع است مخدوف گویند
و مخدوف در لغت اسب دم بریده است و اینجا صدر و ابتداء اخر و حشو مکفوف و عروض
ضرب مخدوف است و از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود و همچنین هر جا که تفاوت نباشد
میان دو وزن مگر این رکن آخر یک مفاعیل باشد و رکن آخر دیگر فعولن از اجتماع
آن دو وزن بیت ناموزون نشود و هر ج مثنی مفعول مفاعیل مفاعیل
مفاعیل مفاعیل دوبار مثالش **۵** زبے حسن و زبے رومی و زبے نور و زبے نار **۵** زبے
خط و زبے خال و زبے مور و زبے مار تقطیعش زبے حسن مفاعیل زبے رومی مفاعیل
زبے نور مفاعیل زبے مار مفاعیل زبے خال مفاعیل زبے مور مفاعیل
زبے مار مفاعیل اینجا عروض و ضرب مقصور است و باقی را کان مکفوف هر ج مثنی مکفوف
مفاعیل مفاعیل مفاعیل فعولن دوبار مثالش **۵** مرا عشق دو تا کرد بهنگام جوانی **۵** چرا باز نپرسی
تو ز حالم چو بدانی تقطیعش مرا عشق مفاعیل دو تا کرد مفاعیل بهنگام مفاعیل جوانی فعولن چرا باز
مفاعیل نپرسی مفاعیل حالم **۵** چو مفاعیل بدانی فعولن اینجا عروض و ضرب مخدوف است هر ج
مسدس سالم مفاعیلن شش بار مثالش **۵** قناعت کنج آبا و است اگر دانی از تو تا توانی
روگردانی تقطیعش قناعت کن مفاعیلن ج آبا و مفاعیلن اگر دانی مفاعیلن باقی بهمین
قیاس میدان این وزن را مسدس انا جت گویند که شش رکن دارد هر ج مسدس
مقصود مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن دوبار مثالش مؤلف گوید **۵** یکی از درویشان تو لایم **۵** بیا از درو
نمایم تقطیعش یکی از درو مفاعیلن و ندانی مفاعیلن تو لایم مفاعیل باقی بهمین قیاس میدان اینجا

۵ حذف بفتح حاء بی نقطه و سکون دال باللفظ و فا **۱۲** منة **۵**

عروض و ضرب مقصور است و باقی ارکان سالم هر جز مستس محذوف مفاعیلن مفاعیلن
 دوبار مثلث مؤلف گوید **۵** دلاور عشق رنج ماکشیدی **۶** کرم کردی و ز حمت ماکشیدی **۷**
 تقطیع دلاور عشق مفاعیلن قریحی مفاعیلن کشیدی فعولن **۸** باقی بهمین قیاس میدان اینجا عرض
 و ضرب محذوف است باقی ارکان سالم هر جز مستس محذوف مقصور مفاعیل مفاعیل مفاعیل
 دوبار مثلث **۹** بتاخیز و بیار آن می خوشبوئی **۱۰** که هم رنگ بود با گل خود روئی **۱۱**
 تقطیع بتاخیز مفاعیل بیارام مفاعیل بخوش بوئی مفاعیل باقی بهمین قیاس میدان اینجا عرض
 و ضرب مقصور است و باقی ارکان مکفوف هر جز مستس مکفوف محذوف مفاعیل مفاعیل
 فعولن دوبار مثلث **۱۲** دلآزاری جفاکاری نگاری **۱۳** جز آزار دلم کاری نداری **۱۴** تقطیع دلازار
 مفاعیل جفاکاری مفاعیل نگاری فعولن باقی بهمین قیاس میدان اینجا عرض و ضرب محذوف است
 و آنرا اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود زیرا که رکن آخر یک مفاعیلن رکن آخر دیگر فعولن است
 بحر هر جز مستس اخر بمقبوض مفعول مفاعیلن مفاعیلن دوبار مثلث **۱۵** اے از مژه
 تو رخ نه در جانها اے در دو تو کیمیائی در پناه تقطیعش ای ازم مفعول نه به ترخ مفاعیلن در پناه
 مفاعیلن باقی بهمین قیاس میدان اینجا صید و ابتداء اخر است و عروض و مقبوض و عروض ضرب سالم
 هر جز مستس اخر بمقبوض مقصور مفعول مفاعیلن مفاعیلن دوبار مثلث مؤلف گوید **۱۶**
 گفتی لب من چو انگبین است **۱۷** به خود گو مژه در کجای اینست **۱۸** تقطیعش گفتی ل مفعولن بمن
 چان مفاعیلن گبین است مفاعیلن خود گو مفعول زور کجا مفاعیلن یا نیست مفاعیلن اینجا صید
 و ابتداء اخر است و عروض و مقبوض و عروض و ضرب مقبوض است هر جز مستس اخر بمقبوض
 محذوف مفعول مفاعیلن فعولن دوبار مثلث مؤلف گوید محما باشم خان **۱۹** تا عشق پری
 رخان گویدم **۲۰** از روز خوشی نشان ندیدم **۲۱** تقطیعش تا عشق مفعول پری رخا مفاعیلن گویدم
 فعولن باقی بهمین قیاس میدان اینجا عروض و ضرب محذوف است و صدر و ابتداء اخر و عشو
 مقبوض هر جز مستس اخر اشتراک مقصور مفعول فاعلن مفاعیلن دوبار مثلث **۲۲** صدام
 بیش اگر کشی زار **۲۳** بر خیزم تا کشی دگر بار **۲۴** تقطیعش صدام مفعولن بیش گر فاعلن کشی زار
۲۵ محما با سم خان در شامل هر جز مستس آخر **۱۲**

مفاعیل باقی بهمین قیاس خرم در اصطلاح انداختن مهم مفاعیلن است تا فاعیلن بمایند مفعولن بجای
 آن ننهند همچنانکه دالستی که چون لفظ غیر مستعمل باقی مانده لفظ مستعمل بجائے وی ننهند و آن
 رکن را که خرم در واقع است آخر مگویند بجهت آنکه خرم در لغت و یوارک بینی را بریدن است
 و انداختن مهم مفاعیلن را بریدن بعضی از بینی تشبیه کرده اند اینجا صدر و ابتداء اخر است
 و عشو اشترو عروض و ضرب مقصوره اگر عروض و ضرب محذوف باشد وزن ادای چنین بود
 که مفعولن فاعلن فعولن و از اجتماع این چهار وزن بیت ناموزون نشود چنانکه از اوزان رباعی
 معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی بحر رجز ششم سالم این بحر را از آن جهت رجز گویند که رجز در
 لغت اضطراب و سرعت است و عرب بیشتر اشعاری که در محرکها و جنگها و دو معاشرت از موزنی
 خود و قوم خود میخوانند در این بحر است و در چنین اوقات آواز مضطرب و حرکات سریع می باشد
 پس از این جهت این بحر را جزو نام کردند و بعضی گفته اند که رجز بفتح را و سکون جیم شتری را
 گویند که در رقتن لرزد و چو حرکت کند باز ساکن شود و در اول ارکان این بحر دو سبب
 خفیف است و بعد از حرکت سکونی پس باین مناسبت این بحر را رجز گویند و اصل این بحر
 هشت بار مستفعلن است مثلث مؤلف گوید **۱** تا که غم دل گفتم در خانه با دیوار **۲** باغهایم
 راز بے طاقتی فریاد در بازارها **۳** تقطیعش تا کی غم مستفعلن دل گفتم مستفعلن در خانه **۴** مستفعلن
 دیوارها مستفعلن باقی تقطیع بهمین نوع دان رجز ششم مذال مستفعلن مستفعلن مستفعلن
 مستفعلن دوبار مثلث **۵** یارب چه شد کال ترک ما ترک مجبان کرده است **۶** آسودگان
 وصل را رنجور بجران کرده است **۷** تقطیع یارب چه شد مستفعلن کال ترک ما مستفعلن ترکی خوب
 مستفعلن با کرده است مستفعلن باقی تقطیع بهمین نوع بدان اذانه در اصطلاح زیاده کردن الف
 بود و بر و تد مجموع آخر رکن پیش از ساکن آن و تد و چو از پیش نون عین که مستفعلن است
 الف زیاده سازی مستفعلن شود و آن رکن را که اذاله در واقع است مذال گویند بضم میم اذاله و لغت
۸ تا عشق پری رخان گویدم از روز خوشی نشان ندیدم روز را و عربی نماد گویند علامت شد در رقم نجوم را از است چو راندر
 حال که ماده هم است فخر سربا ساه کنند فان بر آید لفظ **۹** نیز از جیم بیگت جیم ساکن سراج البلاد و عرف سر و عنده مطلقه **۱۰**
۱۱ بحر ماصطلاح بفتح خان با فقه سکون با می بے نقطه منه **۱۲** رجز و فخر را بے نقطه و فتح جیم و زائے با نقطه رجز **۱۳** منه

دامن فرو گذاشتن است و زیاده کردن الف را بعد از کردن دامن تشبیه کرده اند اینجا عرض ضرب
مذا است و باقی ارکان سالم رجز ششم مطوی مفتعلن هشت بارش **ه** ششگفتگی که پنجاه و نیم سحری
و ده چه شود و نفسی پهلوی ماباده خوری تقطیع می شگفتی مفتعلن کل پنجم مفتعلن باز نفسی مفتعلن می سحری
مفتعلن باقی تقطیع همی نوع وان طی در اصطلاح انداختن حرف چهارم ساکن است و چون از
مستفعلن فارا بیندازند مستعلن بماند مفتعلن بجائے آن نهند بجهت آنکه فای فعلن افتاد و
لفظ فعلن باقی ماند لفظ مستعلن بجائے آن نهادند چنانکه گدشت و آن رکن را که طی در واقع است
مطوی گویند از آنکه طے ثوب در لغت ته کردن جامه است و این گرفتن حرف چهارم را از کلمه سبائی
که میانه است تشبیه کرده اند بگرفتن میانه جامه و ته کردن آن و اینجا همه ارکان مطوی اند و اگر
عرض و ضرب مطوی ندال باشد وزن او چیس بود که مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن چرا که چون
مفتعلن مطوی را اذالت کنند مفتعلن شود رجز ششم مطوی مخبون مفتعلن مفتعلن چار بار
مشاش **ه** باز خدنگ شوق ز عشق و آب خاک ما قطع حریف مست شد دامن چاک چاک
تقطیع باز خدن مفتعلن شوق زو معالین عشق و آن مفتعلن بجاک ما معالین باقی همی نوع دان
و خبن در اصطلاح انداختن حرف دوم ساکن است و چون از مستفعلن سین را بیندازند مفتعلن
بماند معالین بجائے آن نهند و آن همچنانکه دانستی که چون لفظ غیر مستعمل باقی ماند لفظ
مستعمل بجائے آن نهند و آن رکن را که خبن در واقع است مخبون گویند و خبن ثوب
در لغت آنست که از پیمانه بالائے جامه چیزه را در شکنند و بدوزند تا جامه کوتاه شود و اینجا چار
رکن مطوی مقدم است بر چهار رکن مخبون بحر رجز ششم مطوی معالین مفتعلن چار بار
مشاش **ه** فغان کنان بر سحرے بکوی تو می گذرم چون نیست ره سوی توام بام دوری
نگرم تقطیع فغان کنا معالین هر سحری مفتعلن بکوی تو معالین می گذرم مفتعلن باقی تقطیع همی
نوع بدان و اینجا چار رکن مخبون مقدم است بر چهار رکن مطوی بحر رجز ششم مستعلن
شش بارش **ه** لوف گوید **ه** ساقی بعشرت کوش در دوران گل گندار از کف
جام تو پایان گل تقطیعش ساقی بعش مستفعلن رت کوش مستفعلن دوران گل مستفعلن
باقی تقطیع همی نوع بدان رجز ششم مطوی مفتعلن شش بارش **ه** گوید **ه**

نیست مراجع تو نگار دگری می نمکی هیچ بحالم نظری تقطیع نیست در مفتعلن جزو تو نگار مفتعلن
را دگری مفتعلن باقی تقطیع همی نوع - رجز ششم مخبون معالین شش بارش **ه**
کنوں که گرد و از بهار خوش هوا فرود شود بهر دل اندر دل صفا تقطیع کنوں که گر معالین
دو بهر معالین خوش هوا معالین باقی همی نوع بدان و میثاید که شش معالین با هر ج
مستس مقبوض دارند همچنان که می شاید که هشت معالین را از رجز ششم مخبون دارند و باطله آنست
که چون یک وزن را از دو بحر توان داشت از هر بحر که آن وزن آسان تر گرفته می شود از آن
بحر داشتن اولی است و شک نیست که معالین را از معالین گرفتن آسان تر است -
از آنکه از مستفعلن گیرند ازین جهت از ششم این وزن را در هزج آورده اند و مستس هزج
را در رجز بحر مل سالم این بحر را از آن جهت مل گویند که مل در لغت حصیر یافتن است
و چون ارکان این بحر را و تندی در میان دو سبب است در میان دو و تندی گویند که مل یافتن است
او را با سبب یافته اند همچنانکه حصیر را بر پیمان مانی بافتند و بعضی گفته اند که مل نوعی از
سرود است و آن درین وزن واقع است پس ازین جهت این بحر را مل نامیده اند
و بعضی گفته اند که مل را از رملان گرفته اند و در رملان نغمه را و نیم در لغت دیدن شیر بود
بشاب و بواسطه آنکه سبب خفیف آخر رکن اول او پیوسته است بسبب خفیف
رکن دوم او در خواندن آن سرعت و شتابی هست پس باین سبب این بحر را مل
خوانند و وزن این بحر هشت بار فاعلاتن است مشاش **ه** شکل دل بردن که تو
داری نباشد دلبری را به خواب بند بهای چشمت کم بود جادوگری را به تقطیع شکل دل
بر فاعلاتن دان کتودا فاعلاتن ری نباشد فاعلاتن دلبری را فاعلاتن باقی همی قیاس میان
رمل ششم مسبق فاعلاتن فاعلاتن فاعلیان و دو بارش **ه** تا بکے گریم بزاری
بمحو بر نو بهارا **ه** از سرانده و حسرت در فراق گلزارا **ه** تقطیع تا بکے گر فاعلاتن بم بزاری
فاعلاتن بمجو بری فاعلاتن نو بهارا فاعلیان تبسج همچنانکه دانستی زیادت کردن الف است
بر سبب خفیف آخر رکن و چون در تن که در فاعلاتن است الف زیاده سازند فاعلاتن
شود فاعلیان بدو **ه** بجائے آن نهند بجهت آنکه تائی نباشد در میان کلمه واقع نشود

مؤلف گوید **س** چاره هجرت و سازم بوضال و گراں **آ** آه تا چن کشم بقی حال گراں تقطیع چاره
 هج فاعلاتن رتسازم فاعلاتن بوضالی فاعلاتن و گراں فعلات تقطیع بریں قیاس چوں فاعلات
 مقصود را خبن کنند فعلات برماند رمل شمن مخجون مخذوف فاعلاتن فعلاتن فعلن
 بکسر عین و دوبار مثالش مؤلف گوید **س** گرچه مقصود بلائے دل و دین است مرا **ب** بیج غم
 نیست که مقصود بهین است مرا **ب** تقطیع گرچه مقصود فاعلاتن و بلائے فعلاتن و لدن
 فعلاتن تر فعلن **ب** باقی تقطیع بریں قیاس چوں فاعلاتن مخذوف را خبن کنند فعلن شود رمل
 شمن مخجون مقطوع فاعلاتن فعلاتن فعلن بکون عین و دوبار مثالش مؤلف
 گوید **س** ساخت برگ طرب عیش مینا رگس **ب** تا کشد باد و نه ساغر صبا ز رگس
 تقطیع سخ برگ فاعلاتن طرب و می فعلاتن ش مینا فعلاتن رگس فعلن باقی تقطیع بریں
 قیاس قطع در فاعلاتن با صطلح آنست که بسبب خفیف آخر او را که تن است بیندازند
 و از وند مجموع ادعلا مت حرف ساکن او را که الف ساکن است هم بیندازند و حرف پیش از
 الف را که لام است ساکن سازند پس فاعل شود فعلن بجائے آن بهند بخت آنکه چوں آخر
 رکن ساکن شود و نقل کردند بالفظ بانوین چنانکه گذشت در حذف فاعلاتن و آن رکن را که
 قطع در واقع است مقطوع گویند و قطع در لغت بریدن است و چوں این زحاف در واقع است
 و انداختن چیزے از وند که میخ است بریدن می باشد این زحاف را قطع گفتن مناسب بود
 رمل شمن مخجون مقطوع مسبق فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان و دوبار مثالش مؤلف گوید
س پیش ازین گرچه بهویت رخ گل میدیدم **ب** چوں گل رفته تو دیدم از وند امن چیدم تقطیع
 پیش ازین گر فاعلاتن چه بهویت فعلاتن رخ گل می دیدم و دیدم فعلان باقی تقطیع بریں قیاس چوں
 فعلن مقطوع را تسبیح کنند فعلان شود از اجتماع این چهار وزن با یکدیگر بیت ناموزون نشود
 و همچنین هر جا که تفاوت نباشد میان چند وزن مگر با آن دو که یکی را رکن آخر و فعلات باشد دیگری
 را فعلن و دیگری را فعلن و دیگری را فعلان از اجتماع این اوزان بیت ناموزون نشود **ب**

س قطع بفتح قاف و سکون طاء بے نقطه عین بے نقطه **س** تالب و دیدنی در شراب از شاش پنهان
 اجتناب و که ضمیر غائب است و در عربی هو است و لب هو است چوں در شراب و از شاش ملو نقطه سین است و در کتب سهراب

میراجیم **س** در آنچه از شیر آلود و جو آنکه در بخش آن بچونند و فتنه شدایک بخش باشد و گوشت آن نیز گویند **س** و در کتب

رمل مسدس سالم فاعلاتن شش بار مثالش **س** ای مجاین روئے دلبر زان مانی **ب** روئے کمن
 پنهان چو اندر جان مانی **ب** تقطیع ای نگاری فاعلاتن روئے دلبر فاعلاتن زان مانی فاعلاتن باقی
 تقطیع بریں قیاس رمل مسدس مقصود فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن و دوبار مثالش مؤلف گوید
 معما با اسم سهراب **س** تالب او دیدنی در شراب **ب** از شاش می نماید اجتناب **ب** تقطیع
 تالب او فاعلاتن و دیدنی فاعلاتن در شراب فاعلاتن **ب** باقی تقطیع بریں قیاس اینجا عروض
 ضرب مقصود راست و باقی ارکان سالم رمل مسدس مخذوف فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن و باقی
 مثالش مؤلف گوید **س** گفت زاهد از بهشتم ده خبر **ب** گفتمش ز نهار نامم ده بهر **ب** تقطیع
 گفت زاهد فاعلاتن از بهشتم فاعلاتن ده خبر فاعلاتن باقی تقطیع بریں قیاس اینجا عروض ضرب
 مخذوف رمل مسدس مخجون مقصود فاعلاتن فعلاتن فعلاتن و دوبار مثالش **س** شکر
 لعل تو کان نمک است **ب** گرچه شکر نه مکان نمک است **ب** تقطیع شکر می لعل فاعلاتن لعل
 کافی فاعلاتن نمک است فعلاتن باقی تقطیع بر اینجا صدر و ابتداء سالم است و حشو مخجون و عروض
 ضرب مخجون مقصود رمل مسدس مخجون مخذوف فاعلاتن فعلاتن فعلن بکسر عین و دوبار
 مثالش **س** گر سخن زان لب چوں نوش شود **ب** پیشه را خنده فراموش شود **ب** تقطیع گر سخن
 ز فاعلاتن لب چوں نو فعلاتن ش شود فعلن باقی تقطیع بریں قیاس اینجا عروض ضرب مخجون مخذوف
 است رمل مسدس مخجون مقطوع فاعلاتن فعلاتن فعلن سکون عین و دوبار مثالش **س**
 مروی ز رگس او میداند **ب** جادوئے غمزه او میخواند **ب** تقطیع مروی ز فاعلاتن گس او می فعلاتن اند
 فعلن باقی تقطیع بریں قیاس اینجا عروض و ضرب مقطوع رمل مسدس مخجون مقطوع مسبق فاعلاتن
 فعلاتن فعلان و دوبار مثالش **س** ای که رمی تو حیات جانست **ب** دیده جایب شد و بجائے
 آنست **ب** تقطیع ای که روئے فاعلاتن نجاتی فعلاتن جانست فعلان و اینجا عروض و ضرب
 مقطوع مسبق است فصل در بیان فاکت بحور گذشته چوں هر یک از معانی و مستفعلن
 و فاعلاتن مرکب است از وند مجموع و دو سبب خفیف پس حروف و حرکات و سکناات اصل
 این سه بحر که هزج در جزو رمل است برابر باشند چنانکه مصرع هر بحر است و هشت حرف باشند

س ذک بفتح فاد تشدید کاف **س** وند

شانزده متحرک دوازده ساکن پس این بست و هشت حرف را بر خط دایره نویسی از وقت مجموع آغاز کنی
و بر سبب خفیف دوم تمام سازی و گوئی که مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن بحر هزج باشد
و اگر مفاعیلن و از عیلن آغاز کنی و بر مفاعیلن تمام سازی و گوئی عیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
مفاعیلن و از عیلن چهار بار متفعّلن شود که اصل بحر جزا است و اگر مفاعیلن را گذاری و از لن آغاز کنی
و بر مفاعیلن تمام سازی و گوئی لن مفاعیلن لن مفاعیلن لن مفاعیلن لن مفاعیلن لن مفاعیلن لن مفاعیلن
فاعلان شود که اصل بحر رمل است و آنکه میگویند که این سه بحر از یک دایره بیرون می
آید باین معنی است که بیان کرده شد و این بیرون آمدن را فک تفکیک بحر گویند و تفکیک
لغت از هم کشادن است و صوت دایره نیست و این دایره مجتلبه بفتح لام از ازا جهت گویند



۱۵ منسرح بضم میم و سکون نون و فتح سین بے نقطه دحلّے بے نقطه ۱۲ منہ رحمۃ اللہ

فائدہ - بر خط دایره نوشتن آنست که در خط دایره هر حرفی که بنیاد کنند بر حرفی مقدم بر آن تمام شود بخلاف آنکه اگر
بر خط غیر دایره نویسند باین وجه مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن ۱۲ منہ رحمۃ اللہ

فائدہ - صورت دایره مختلفه بر این شرح دایره محیط یکدیگر که دوازده گذاشته باشد برابر باشند آسان گردد رسم آن
بر کاتب و فهم آن بر طالب ۱۲ منہ رحمۃ اللہ علیہ

که اختلاب در لغت چیز است از جائے بجائے بردن است و ارکان این سه بحر را از بحر دایره
مختلفه گرفته اند مفاعیلن را از بحر طویل مستفعّلن را از بحر بسیط و فاعلان را از بحر مدید و بعضی
گفته اند جلب بسکون لام و فتح او در لغت کثرت و بسیار است و انواع این سه بحر بسیار است
پس باین مناسب این دایره را مجتلبه گفتند و عجم این دایره را موقوفه نامیده اند بجهت آنکه این
رکن را بیکدیگر اُلَفَتی و موافقی هست در ترکیب چنانچه گذشت در بیان اجزائے ارکان بحر هزج
مثنی مطوی موقوف مفتعلن فاعلان چهار بار مثالش مؤلف گوید ۵ آنکه دلم صید اوست
میر شکار نیست دوست بخونم نگار کرده یار نیست تقطیع آنکه دلم مفتعلن صیداوس فاعلان
میر شکار مفتعلن ری نیست فاعلان باقی تقطیع بریں قیاس اصل این بحر مستفعّلن مفعولات
است بضم تا چهار بار اما چون مستفعّلن را طے کنند مفتعلن شود چنانکه گذشت در بحر جزو و وقف
در لغت باز ایستادن بود و در اصطلاح ساکن کردن حرف متحرک مفهم است و آن رکن را که وقف
در واقع است موقوف گویند چون تائے مفعولات را توقف ساکن سازند و او را بطی بیندازند
مفعولات شود فاعلان که لفظ مستعمل است بجائے آن بهند و این چهار رکن مطوی است و چهار
رکن مطوی موقوف و این بحر را از ازا جهت منسرح گویند که انسراح در لغت آسانی در فانی است
و چون در ارکان این بحر سبب با مقدم اند بروند آسان تر گفته می شود و بعضی گفته اند
انسراح در لغت از جامه بیرون آمدن است و این بحر در نقصان ارکان بحدی میرسد
که آنچه بر وزن دورکن اوست من نشتری الهاد بخان که بر وزن مستفعّلن مفعولات است
در اشعار عرب آن را بیت نام می دارند و این نقصان و اقتصار را به بیرون آمدن
از جامه تشبیه کرده اند و این بحر را منسرح گفته منسرح مثنی مطوی مکسوف مفتعلن فاعلان
چهار بار مثالش مؤلف گوید ۵ اے ز رخت روشنی خاؤه چشم مرا چشم و چراغ همه
خواجه هر دو مسرا تقطیعش اے ز رخت مفتعلن روشنی فاعلان خاؤه چشم مفتعلن می مرا فاعلان
باقی او بریں قیاس فهم کن کسف در لغت پے پاشنه بریدن بود و در اصطلاح انداختن حرف

۱۵ کشف بفتح کاف و سکون سین بے نقطه ۱۲ منہ

۱۵ بفتح جیم و سکون فال بے نقطه و جلن بے نقطه ۱۲ منہ

هفتم متحرک است و آن رکن را که کسوف در واقع است مکسوف گویند و چون تلمیذ مفعولات
بکسوف و او را رابطی بیندازند مفعلا بماند نقل کنند بلفظ باتنوین که فاعلن است و چون
فاعلن را از مفعولات بگیرند مطوی مکسوف گویند و اینجا چهار رکن مطوی است و چهار رکن مطوی
مکسوف و اگر در حشو مطوی موقوف بود و عروض و ضرب مطوی مکسوف وزن او چنین بود که
مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان و اگر عکس این بود یعنی در حشو مطوی مکسوف باشد و عروض
و ضرب مطوی موقوف وزن او چنین بود که مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلان و از اجتماع چهار
وزن گذشته که غیر وزن اصلی اند بیت ناموزون نشود و منشرح مثنوی مجدوع
مفتعلن فاعلات مفتعلن و و بارشاش **هـ** من شنیدم که خط بر آب نویسند به آیت
خوبی بر آفتاب نویسند به تقطیعش من نشی مفتعلن دم که خطب فاعلات راب نوی مفتعلن
سند فاع و چون و او مفعولات رابطی بیندازند مفعولات بماند فاعلات که لفظ مستعمل
بجائے آن نهند و جدع در لغت یعنی بریدن است و در اصطلاح انداختن هر دو سبب
خفیف اول ساکن تائے مفعولات بود و فاع بجائے آن نهند و قیاس آن بود
که فعل بسکون عین بجائے او نهادند اما چون فعل ثقیل بود و حرف اول میزان را که
فادعین است گرفتند و الف در میان گذاشتند و بجائے لات نهادند تا رعایت خفیف
و حرف میزان کرده باشند بقدر امکان و آن رکن را که جدع در واقع است مجدوع گویند
و مولانا شمس الدین محمد قیس رازی رحمه الله علیه که مقتداست درین فن گفته است که این اسم
این زحمت را لائق نیست و اینجا عروض و ضرب مجدوع است و باقی ارکان مطوی -
منشرح مثنوی منخور مفتعلن فاعلات مفتعلن فع و و بارشاش بیت چوں غم
بجراں او انداخت نهایت عاقبت اندوه عشق کرد سرایت تقطیعش چو غم هیچ مفتعلن
ران فاعلات و اش نهما مفتعلن بیت فع باقی او برین قیاس مهم کنی منخور اصطلاح انداختن
هر دو سبب و تائے مفعولات بود بماند فع بجائے آن نهند که در حرف میزان است و بعضی بجائے
سبب خفیفی که از رکنی باقی ماند فل بضم فانهند چرا که در حرف میزان است و فل در کلام عرب

هـ منخور فاعلن بی نقطه در ای بی نقطه ۱۲ منه رحمه الله علیه

بمعنی فلاں می آید دفع مستعمل نیست و آن رکن که منخور در واقع است منخور گویند و منخور لغت گوی
بریدن است گویا ازین رکن مثنی پیش نموده است بجهت بسیاری انداختن حرف از و اینجا عروض
و ضرب منخور است و از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود و منشرح مثنوی مفتعلن فاعلات
مفتعلن و و بارشاش بیت شا بهماں با و تا زمانه بود که زکرمش خلق شادمانه بود و تقطیعش
شاه جهان مفتعلن با و تا فاعلات مانهند مفتعلن باقی او برین قیاس فهم کنی اینجا هم ارکان مطوی
اند منشرح مثنوی مقطوع مفتعلن فاعلات مفتعلن و و بارشاش بیت بسکه بکوت
اسیر شد جانم به گر بگذاری گوشت نتوانم تقطیعش بسکه بمو مفتعلن بیت اسیر فاعلات شد
جانم مفتعلن باقی او برین قیاس فهم کنی قطع و غیر فاعلاتن با اصطلاح آفت که از و تد مجدوع
حرف ساکن بیندازند و حرف پیش از و را ساکن سازند پس چون مستفعلن را قطع کنند مستفعل
شود و مفتعلن که لفظ باتنوین است بجائے آن نهند و چون مفتعلن را از مفتعلن بگیرند مقطوع
گویند منخور مضارع مثنی اخرج مفتعلن فاعلاتن چهار بارشاش مؤلف گوید بیت سیفی
گدا ازاں شد و در شهر آن پری رود و تار و پائی دوراں آید بجانب او تقطیع سیفیکه مفتعلن
ازاں شد فاعلاتن در شهر مفتعلن آپری و فاعلاتن میدان طریق تقطیع برین قیاس حل این بحر
مفاعیلین فاعلاتن است چهار بار اما چون مفاعیلین را خرب کنند مفتعلن شود بضم لام چنانکه گدا
قد بحر هزج و اینجا چهار رکن اخرج است و چهار رکن سالم و این بحر از ازاں جهت مضارع گویند که
مضارعت در لغت مشابعت است و این بحر مشابه به بحر منشرح است آنکه جز و دوم این هر دو بحر
مشتمل است بر وزن مفروق چرا که جز و دوم این بحر فاعلاتن است او مشتمل است بر فاع و جز و دوم منشرح
مفعولات است بضم تا و او مشتمل است بر لات و خلیل بن احمد که واضح این فن است گفته است که
این بحر را بواسطه مشابعت منشرح مضارع خواندم و وجه مشابعت آنست که در ارکان

هـ مضارع بضم هم و ضاد با نقطه و کسر و بی نقطه عین بی نقطه ۱۲ منه و فاعل نشوی که فاع که در فاعلاتن بحر
مضارع است و تد مفروق است و عین او را از لام جدا می باید داشت چنانکه گذشت ۱۲

هـ قطع در فاعلاتن نیز بهین معنی است بعد از انداختن سبب خفیف از آخر و چنانکه گذشت و ازین جهت
است که فعلن با از فاعلاتن میگیرند بعضی صلم گویند و نیز صلم را با جمیع حروف قطع تعبیر میکنند ۱۲ منه رحمه الله

هر دو بحر و تا و مقدم اند بر اسباب مضارع مثنی اُخرب مستبغ مفعول فاعلاتن مفعول فاعلیان دوبار
مثالش مؤلف گوید بیت گرا اعتقاد آن مه با ما کم و زیاد است به ما یم مهر ویش مقصود اعتقاد است
تقطیع گراعت مفعول فاعلاتن فاعلاتن با ما کم مفعول موزیاد است فاعلیان به طریق تقطیع باقی
بریں قیاس و چون فاعلاتن را تبسین کنند فاعلیان شود چنانکه گذشت در بحر مل مضارع
مثنی اُخرب مکفوف مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلاتن دوبار مثالش بیت دل بے رخ تو
صورت جازا نمی شناسد به جان بے لب تو گوهر کاں را نمی شناسد به تقطیعش دل بے ر
مفعول خت صور فاعلاتن تجاران مفاعیل مے شناسد فاعلاتن طریق تقطیع باقی بریں قیاس
و چون فاعلاتن و مفاعیل را کف کنند فاعلاتن مفاعیل شود بضم آخر هر دو همچنانکه دانستی که
کف انداختن حرف هفتم ساکن است و اینجا صدر و ابتدا اخر بیت و حشو ها مکفوف و عروض ضرب
سالم بحر مضارع مثنی اُخرب مکفوف مقصور مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلاتن دوبار مثالش
مؤلف گوید بیت بازم هوائے آل لب میگوں گرفته است به معلوم می شود که مرا خون گرفته
است به تقطیعش باز مفعول و ای آل فاعلاتن بمیگوں مفاعیل رفته است فاعلاتن طریق
تقطیع باقی بریں قیاس چون فاعلاتن را قصر کنند فاعلاتن شود چنانکه گذشت در بحر مل
بحر مضارع مثنی اُخرب مکفوف مخدوف مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلاتن رکن دو بار
مثالش مؤلف گوید معما اسم حسین بیت سیفی پری وشی که تو دیوانه از و به خمایی
مخمر تو شود جز و عالمگو به تقطیعش سیفی مفعول ری و شیک فاعلاتن تدیوان مفاعیل
نئی از و فاعلاتن طریق تقطیع باقی بریں قیاس چون از فاعلاتن تن را حذف کنند فاعلاتن فاع
لن بجائی او نهند چنانکه گذشت بحر مضارع مثنی اُخرب مکفوف مقصور مفاعیل فاعلاتن
مفاعیل فاعلاتن دوبار مثالش گراں طره هست مشک چوں ند
بوی به دران چهره هست ماه چادر کشید روی به تقطیعش گرا طره مفاعیل هست مشک فاعلاتن

۱۵ سیفی پری وشی که تو دیوانه از و به خمایی مخمر تو شود جز و عالمگو به تقطیعش سیفی مفعول ری و شیک فاعلاتن تدیوان مفاعیل
تحلیل و حروف کفی باشد رسی یا قیامند و بے معنی در پس چون در پس سی در آند حسین خود ۱۲ میخاریم بیگنا
ساکن سراج البلاط اگر در کشید مولوی محمد بخش صاحب مخلص مد ظله تعالی

بما چون مفاعیل داد بوس فاعلاتن طریق تقطیع باقی بریں قیاس اینجا عروض ضرب مقصور است
و باقی ارکان مکفوف و اگر عروض و ضرب مخدوف باشد وزن او چنین بود مفاعیل فاعلاتن
مفاعیل فاعل لن مضارع اُخرب مکفوف مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلاتن دوبار مثالش
لے نازنین که ماه منی امشب به رجمی بکن چو شاه منی امشب به تقطیعش لے ناز مفعول نیک ماه
فاعلاتن منی امشب مفاعیل رجمی بکن چو شاه فاعلاتن منی امشب مفاعیل فاعلاتن اینجا
عروض و ضرب سالم است و اگر عروض و ضرب مخدوف باشد وزن او چنین بود که مفعول فاعلاتن
فعلون چیرا که مفاعیل را ضرب کنند فعلون شود چنانکه گذشت در بحر هزج بحر مقتضب مثنی
مطوی فاعلاتن مفتعلن چهار بار مثالش ۵ بابت چه مے طلبم باده نود جاں چه بود به باخت
چه مدغم بنده پیش خاں چه بود به تقطیعش بابتی فاعلاتن مے طلبم مفتعلن باده نود فاعلاتن
حاجو و مفتعلن بریں قیاس باقی را فهم کنی اصل این بحر مفعولات مستفعلن است چهار بار
اما چون مفعولات را طے کنند فاعلاتن شود چنانکه گذشت در بحر مسرح و چون مستفعلن را
طے کنند مفتعلن شود چنانکه گذشت بنگرا و اینجا همه ارکان مطوی اند و این بحر ازاں جهرت مقتضب
گویند که اقتضاب در لغت بریدن چیزی است از چیز و این بحر را از بحر مسرح
بریده اند و گرفته چرا که الفاظ و ارکان این هر دو بحر یک است و اختلاف همین در ترتیب است
و پس همچنانکه دانستی اصل مسرح مستفعلن مفعولات است چهار بار و بعضی گفته اند که این
بحر در شعر عرب البته مخدوم آید و مخبر و بیت را گویند که عروض ضرب و بند از ند و جز فتح جیم بسکون
زائے بانقطه در لغت بریدن است مقتضب مثنی مطوی مقطوع فاعلاتن مفعولن چهار بار
مثالش ۵ وقت را غنیمت و آنقدر که بتوانی حاصل از حیات لے جاں یکدم
است تا دانی به تقطیعش وقت را غ فاعلاتن نیمت و مفعولن آنقدر که فاعلاتن بتوانی
مفعولن به باقی را بریں قیاس فهم کنی چون مستفعلن را قطع کنند مفعولن شود چنانکه گذشت در بحر
مسرح و اینجا چهار رکن مطوی است و چهار رکن مقطوع بحر مجتنب مثنی مخبون مفاعیل فاعلاتن
چهار بار مثالش ۵ زود و نیست میسر نظر بروی تو مارا به چه دولتست تعالی الله از قد تو قبارا
۱۵ بضم هم و سکون قاف و فتح تائی بد و نقطه فوقانی و فتح ضاد و نقطه و بائے بانقطه ۱۲

تقطیعش ز دورنی مفاعیلن تمییز فعلاتن نظر بر مفاعیلن تیمار فعلاتن چندی مفاعیلن متعادل
 فعلاتن الزمیه مفاعیلن تقبیرا فعلاتن اصل بحر مس نفع لن فاعلاتن است چهار بار اما چون مس
 نفع لن را خین کنند مفاعیلن شود چنانکه گذشت و در بحر جزو فاعلاتن را خین کنند فعلاتن چنانکه
 گذشت و در بحر مل و اینجا همه ارکان مخون اند و این بحر را از ازا جهت محبت گویند که اجتناب
 در لغت از پنج بر کردن است و مستدس این بحر را که مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن آمده است
 از بحر خفیف گرفته اند و بر آورده چرا که الفاظ و ارکان این هر دو بحر یک است و اختلاف با نیست
 که اینجا مستفعلن مقدم است بر هر دو فاعلاتن و در بحر خفیف مستفعلن در میان دو فاعلاتن
 است چنانکه معلوم خواهد شد و اسم مقتضب و محبت اگر چه در معنی بهم نزدیک اند اما چون
 آن بحر را مقتضب نام کردند این بحر را محبت نامیدند از برای امتیاز در نام چنانکه گذشت
 در اسم صدر و ابتدا و باید که این سخن بر خاطر باشد تا اگر مثل این چیز بیاید احتیاج
 بتکرار نباشد محبت مثنی مخون مستفعلن فاعلاتن فاعلیان و بارشانش
 ۵ ولم که سوخت ز عشقت چراغ جان نیست آن غبار که ز تو رسد نور دیدگان نیست آن
 تقطیعش ولم که مفاعیلن خود عشقت فعلاتن چراغ جا مفاعیلن منستان فاعلیان قیاس
 بتقطیع ازین بباقی شعر چون فاعلاتن را خین و تبسین کنند فاعلیان شود چنانکه گذشت
 و در بحر مل محبت مثنی مخون مقصور مفاعیلن فاعلاتن فاعلاتن و بارشانش
 مؤلف گوید ۵ زبس که در تو در جان ناتوان نیست ۵ هلاک من طلبد هر که مهربان نیست
 تقطیع زبس که مفاعیلن و تدرجا فعلاتن ننا تو مفاعیلن نیست فعلاتن قیاس گیر بتقطیع ازین
 بباقی شعر چون فاعلاتن را خین و قصر کنند فعلاتن شود چنانکه گذشت و در بحر مل محبت مثنی
 مخذوف مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعلن ۵ بکسر عین و بارشانش مؤلف گوید ۵
 شفا چو در قدم تست مبتلای ترا ۵ بروں خرام که در دی مباد پای ترا ۵ تقطیع شفا چو در مفاعیلن
 قدیمی تس فعلاتن مبتلا مفاعیلن تیمار فعلن قیاس گیر بتقطیع ازین بباقی شعر چون فاعلاتن
 را خین و حذف کنند فعلن شود بکسر عین چنانکه گذشت و در بحر مل محبت مثنی مخون مقصور
 مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعلن ۵ بسکون عین و بارشانش مؤلف گوید ۵ اگر چه

یا مرا نیست رسم دلاری ۵ بدین خوشم گذارد بدگیری یاری ۵ تقطیعش اگر چه مفاعیلن مرانی ۵
 فعلاتن سرسم دل مفاعیلن واری فعلن ۵ قیاس گیر بتقطیع ازین بباقی شعر چون فاعلاتن را قطع
 کنند فعلن شود بسکون عین چنانکه گذشت و در بحر مل محبت مثنی مخون مقصور مسبق
 مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعلان ۵ و بارشانش مؤلف گوید ۵ چه گویم از سرستی لبست
 می نابست ۵ مرغ از سخن ماکه عالم آست ۵ تقطیعش چاکیز مفاعیلن سرستی فعلاتن لبست می فاعیلن
 نابست فعلان مرغ از مفاعیلن سخن مفاعیلن که عالمی مفاعیلن آست فعلان و چون فعلن
 مقصور را تبسین کنند فعلان شود چنانکه گذشت و در بحر مل سرسری مطوی موقوف
 مفتعلن مفتعلن فاعلاتن و بارشانش مؤلف گوید معا باسم رستم ۵ دل که ز خوبان غم
 غم دیده است ۵ پیشتر از عمرم دیده است ۵ تقطیع دل که ز خوبان غم مفتعلن با هم غم مفتعلن دیده
 است فاعلاتن باقی تقطیع چنین نوع دان اصل این بحر مستفعلن مستفعلن مفعولات است بضم
 تا و بار اما چون مستفعلن را طے کنند مفتعلن شود چنانکه گذشت بتکرار مفعولات که طے و
 وقت کنند فاعلاتن شود چنانکه گذشت و در بحر مسرج و اینجا عروض و ضرب مطوی موقوف
 است و باقی ارکان مطوی و این بحر را از ازا جهت سرسری گویند که سرعت در لغت
 شتاب کردن در چو درین بحر اسباب بیشتر اندازد تا دو و تیز گفته میشود پس باین مناسب
 این بحر را سرسری گفته سرسری مطوی مکسوف مفتعلن فاعلاتن و بارشانش مؤلف گوید
 معا باسم با میر ۵ که بود آن دم که بزم وفا ۵ می بدل ماکش آن دل را ۵ تقطیع
 کی بود و مفتعلن و یک بهز مفتعلن می وفا فاعلاتن باقی تقطیع همین نوع بدان چو مفعولات
 طے و وقت کنند فاعلاتن شود چنانکه در بحر مسرج گذشت و اینجا عروض و ضرب مطوی مکسوف
 است بحر جدید مخون فاعلاتن مفاعیلن و بارشانش ۵ چو قدرت گر چه صنوبر کشد سر

۵ پنج سین بی نقطه و کسر بی نقطه و سکون یا کس بد و نقطه تختانی و عین بی نقطه ۱۲ مندرجته الله

۵ از عمرم عین میم و صفت بقاعده پیشتر بستم ۱۲ مندرجته الله

۵ ستر آزا گویند که بد و در اخراج یافته باشد پس در عمر تعداد او را بیاورد ۱۲ مندرجته الله

۵ بفتح میم و کسر و کسر و سکون یا کس بد و نقطه تختانی ۱۲ مندرجته الله

نمود چون قهر و تندرست صوبه بری و تقطیع چقدرت گر فعلاتن چه صوبه بر فعلاتن کشت سوری مفاعیلن نبود
 فج فعلاتن قهر و تندرست صوبه بری مفاعیلن اصل این بحر فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن است
 دوبار اما چون فاعلاتن را خبن کنند فعلاتن شود مستفعلن را خبن کنند مفاعیلن شود
 چنانکه هر دو گذشت بتکرار و این بحر را از ازا جهت جدید گویند که جدید در لغت نواست و این بحر
 از جمله بحر مستحدث است یعنی نو پیدا کرده شده است از این جهت این بحر را بحر غریب نیز نامید
 اند و میگویند که این بحر را بوزن چهارم پیدا کرده است بحر قریب مکفوف مفاعیل
 مفاعیل فاعلاتن و دوبار مثلاًش مؤلف گوید **ع** خداوند جهان بخش شاه عادل پش همنشاه
 جواس نخت زاد کامل تقطیع خداوند مفاعیل جهان بخش مفاعیل شاه عادل فاعلاتن شهنشاه
 مفاعیل جواس نخت مفاعیل زاد کامل فاعلاتن اصل این بحر مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن دوبار
 اما چون مفاعیلن را کف کنند مفاعیل شود و بضم لام چنانکه گذشت بتکرار و اینجا عروض و ضرب سالم
 است و باقی ارکان مکفوف اگر عروض و ضرب مقصور باشد وزن او چنین بود مفاعیل مفاعیل
 فاعلاتن چرا که چون فاعلاتن را قصر کنند فاعلاتن شود چنانکه گذشت بتکرار و اگر عروض و ضرب
 مخدوف باشد وزن او چنین بود مفاعیل مفاعیل فاعلاتن چرا که چون فاعلاتن را حذف کنند
 فاعلاتن شود چنانکه گذشت بتکرار و این بحر را از ازا جهت قریب گویند که قریب در لغت نزدیک
 است و این بحر از جمله بحر مستحدث است و درین نزدیکی پیدا شده است و میگویند که مفاعیلن
 عروضی نیشاپوری که اول کسی که در فارسی تصنیف علم عروض کرده است او است و این بحر را
 پیدا کرده است بعد از آن که خلیل بن احمد وضع بحر کرده بود و صد و بیست سال و بعضی گفته اند
 که ارکان این بحر بارکان بحر هزج و مضارع قریب و اشت از ازا جهت این بحر را قریب
 گفته قریب اخریب مکفوف مفعول مفاعیل فاعلاتن و دوبار مثلاًش **ع** تا طبع
 روی برقرار باشد به مراح و در شهر یار باشد به تقطیعش تا طبع مفعول بهی برق مفاعیل
 وار باشد فاعلاتن مداح مفعول و دری شهر مفاعیل یار باشد فاعلاتن و چون مفاعیلن را
 خرب کنند مفعول شود و چون کف کنند مفاعیل شود و بضم لام هر دو چنانکه گذشت بتکرار
ع بنوع قاف و کسر راعیه نقطه و سکون بدو نقطه تختانی رحمة الله علیه

و اینجا صدر و ابتدا اخریب است و حشو مکفوف و عروض و ضرب سالم و اگر عروض و ضرب مقصور
 باشد وزن چنین بود که مفعول مفاعیل فاعلاتن و اگر عروض و ضرب مخدوف باشد وزن او چنین
 بود که مفعول مفاعیل فاعلاتن بحر خفیف مخبون فاعلاتن مفاعیلن فعلاتن دوبار مثلاًش **ع**
 اے صبا بوسه زن زمین دارد و در زرخد لب چو شکرا در تقطیعش اے صبا بوسه زن زمین
 مفاعیلن در زرخد فاعلاتن در زرخد فاعلاتن بی چشک مفاعیلن کر او را فاعلاتن اصل این بحر فاعلاتن
 مستفعلن فاعلاتن است دوبار اما چون مستفعلن را خبن کنند مفاعیلن شود فاعلاتن را خبن
 کنند فعلاتن شود چنانکه گذشت هر دو بتکرار و اینجا صدر و ابتدا سالم است و باقی ارکان مخبون
 و اگر صدر و ابتدا نیز مخبون بود وزن او چنین بود که فاعلاتن مفاعیلن فعلاتن و اگر عروض و ضرب
 فعلیانی بود مخبون مسبق باشد چنانکه گذشت در بحر رمل و محبت و این بحر را از ازا جهت
 خفیف گویند که سبک ترین بحر است در وزن چرا که در هر رکن او دو سبب خفیف محیط است بوند
 و باین سبب ارکان سبک شده اند و بعضی گفته اند این بحر سبکترین بحر است باین معنی
 که ناهمائی در آواز که حروف بسیار دارد و در هیچ بحر آوردن آن ممکن نیست درین بحر میتوان
 آورد و همچنین گفته اند **ع** خواجه عبدالرحمن مادر کتابت «چون عجمی حمید ابن الحمید است»
 تقطیع خاج عبد فاعلاتن رحن ماستفعلن در کتابت فاعلاتن هیچ عبد فاعلاتن حمید اب
 مفاعیلن حمید است فاعلیانی خفیف مخبون مقصور فاعلاتن مفاعیلن فعلاتن و دوبار مثلاًش
ع ماه رویا بخون من مشاب کشتن عاشقان که دید صواب تقطیعش ماه رویا فاعلاتن
 بخون من مفاعیلن مشاب فعلاتن باقی برین قیاس بدان چون فاعلاتن را خبن و قصر کنند
 فعلاتن شود چنانکه گذشت بتکرار خفیف مخبون مخدوف فاعلاتن مفاعیلن فعلن بکسر عین
 و دوبار مثلاًش مؤلف گوید **ع** گفتش چیست بے تو چاره ما رفت در قهر و گفت مرگ بلا
 تقطیعش گفتش چی فاعلاتن مبی تچا مفاعیلن رمیا فعلن باقی بدین طریق بدان چون فاعلاتن را
 خبن و حذف کنند فعلن شود بکسر عین چنانکه گذشت بتکرار خفیف مخبون مقصور فاعلاتن
 مفاعیلن فعلن به سکون عین و دوبار مثلاًش مؤلف گوید **ع** با تو کی دردماتوا گفتن
 این سخن را گجاتوا گفتن تقطیعش با تکیه در فاعلاتن و ماتوا مفاعیلن گفتن فعلن باقی بدین

قیاس و چون فاعلاتن را قطع کنند فعلن شود بسکون عین چنانکه گذشت بتکرار خفیف
مجنون مقطوع مسبق فاعلاتن مفاعیلن فعلان دوبار مثلش مؤلف گوید معما باسم داود
از طبائع هر آنچه موجود است به آدمی زان میان مقصود است به تقطیعش از طبائع فاعلاتن
هر آنچه مفاعیلن چو دست فعلن آدمی را فاعلاتن میان مق مفاعیلن صود است فعلان چون فعلن
مقطوع را تبیین کنند فعلان شود چنانکه گذشت بتکرار فصل در بیان فک بعضی از بحر گذشته
بدانکه شش بحر که تریح و نسر و خفیف و مضارع و مقضب و محبت اند و قتی که مسترس
الاجزای باشد یعنی هر یک را از آنها شش رکن باشد از یک دایره بیرون می آیند
چرا که چون مستفعلن مستفعلن مفعولات را که بحر سریع است بر خط دایره نویسی و از مستفعلن دوم
آغاز کنی و بر مستفعلن اول تمام سازی و گوئی مستفعلن مفعولات مستفعلن بحر نسر باشد
و اگر از تفعیلن مستفعلن دوم آغاز کنی او بر تمام سازی گوئی که تفعیلن مفعولات مستفعلن مس
بر وزن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن شود که بحر خفیف است و اگر از علن مستفعلن دوم آغاز کنی
و بر مستفعلن اول تمام سازی و گوئی که علن مفعولات مستفعلن بر وزن مفاعیلن فاعلاتن
مفاعیلن شود که بحر مضارع است اگر از مفعولات آغاز کنی و بر مستفعلن دوم تمام سازی
و گوئی مفعولات مستفعلن مستفعلن بحر مقضب باشد و اگر از مفعولات آغازی و بر مفعول تمام
سازی و گوئی مفعولات مستفعلن مستفعلن مفعولات بر وزن مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن شود که بحر
محبت است و ازین بیان ظاهر شد که تفع که در مستفعلن بحر خفیف و بحر محبت است
عوض لات است و تد مفروق است پس او نیز و تد مفروق باشد و همچنین ظاهر شد
که فاع در فاعلاتن بحر مضارع است عوض لات است پس او نیز و تد مفروق باشد
صورت دایره اینست صورت دایره مشتبیه بر سه دایره محیط یکدیگر که شش برابر باشد
گذاشته شد تا آسان گردد رسم آن بر کاتب و فهم آن بر طالب ۱۲ منته و اند علم بالصواب
هیئت دایره مشتبیه موافق حاشیه

صورت دایره دیگر نیست



و این دایره را مشتبیه گویند بکسر باء از آن جهت که بعضی ارکان بحر را و مشتبیه اند بیکدیگر چرا که
مستفعلن که در بحر خفیف و بحر محبت است مرکبست از و تد مفروق و دو سبب خفیف و مستفعلن
که در بحر دیگر است از دو سبب خفیف و تد مجموع و همچنین فاع لاتن که در بحر مضارع است
مرکبست از و تد مفروق و دو سبب خفیف و فاعلاتن که در بحر دیگر است مرکبست از و تد مجموع
و بعضی این دایره را و تد نامیده اند بجهت آنکه و تد مفروق واقع نیست مگر در همین بحر مشاکل مکسوف
مقصود مفاعلات مفاعیل مفاعیل و دوبار مثلش یا غم شده ام در شب و بحر
زان سبب که نشد روز سخن دور تقطیعش یا غمش فاعلات و ام درش مفاعیل ب و بحر

۱۲ بضم میم و سین بالنقطه و کسرات ۱۲ منته رحمة الله

مفاعیل زاسبیک فاعلات نشد و ز مفاعیل محن دور مفاعیل اصل این بحر فاعلاتن مفاعیلن
مفاعیلن است دو بار باپچوں فاعلاتن و مفاعیلن را کف کنند فاعلات و مفاعیل شود و بفهم آخر
هر دو چنانکه گذشت بتکرار و چون مفاعیل را قصر کنند مفاعیل شود بسکون لام چنانکه گذشت
در بحر هزج و این بحر را از ازا جهت مشاگل گویند که مشایب و موافق بحر قریب است در ارکان
چرا که الفاظ هر دو یکی است و اختلاف بانست که اینجا فاعلاتن مقدم است و بر هر دو مفاعیل
و در بحر قریب موخر است از هر دو مشاکله در لغت مشابہت است و موافق قریب این بحر نیز از
بحر مستحدث است بحر متقارب شمن سالم این بحر را از ازا جهت متقارب گویند که او تا دو
اسباب نزدیک اند چرا که هر دو تندی را سببی در پی است و تقارب در لغت بیکدیگر نزدیک شدن
است و بعضی گفته اند و این بحر را از ازا جهت متقارب گویند که او تا دو بیکدیگر نزدیک اند
چرا که در میان هر دو و نزدیک سبب خفیف است و اصل این بحر هشت بار فاعیلن است
شانش ۵ اگر سرو من در چمن جا بگیرد و عجب باشد از سرو بالا بگیرد و تقطیعش اگر سر فاعیلن
و من و فاعیلن چمن جا فاعیلن بگیرد و فاعیلن باقی تقطیع بریں قیاس متقارب شمن مقصور فاعیلن
فاعیلن فاعیلن فاعیلن و بارشانش مؤلف گوید ۵ مرا گشت آن مه چه بحر آن نمود و ز مرگم
خبر بود از نیم بود و تقطیعش مرا گشت فاعیلن تا امر فاعیلن چه بحر فاعیلن نمید و فاعیلن باقی تقطیع بریں
قیاس چون فاعیلن را قصر کنند یعنی ساکن سبب او را که نون است بیند از ند و حوت متحرک
آن سبب که لام است ساکن سازند فاعیلن شود و اینجا عروض و ضرب مقصور است و باقی ارکان
سالم متقارب شمن مخدوف فاعیلن فاعیلن فاعیلن فعل و بارشانش مؤلف گوید ۵ چو آیم
بکویت مکن عیب من که بے اختیارم دریں آمدن و تقطیع چو آیم فاعیلن بکویت فاعیلن مکن عی فاعیلن
بمن فعل باقی تقطیع بریں قیاس چون فاعیلن را حذف کنند یعنی سبب خفیف آخرا و را که لن است
بیند از ند فاعیلن فعل بجائے آن نهند که مستعمل است و اینجا عروض و ضرب مخدوف است
و باقی ارکان سالم هر جا که تفاوت نباشد میاں این دو وزن مگر باین که رکن آخر یکی
فاعیلن شود و در رکن آخر دیگر فعل از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود و متقارب

۵ بفهمیم و فتح ناع بدو نقطه فوقانی و قاف و کسر اء بے نقطه و بلے بیک نقطه ۱۲ منه رحمه الله

شمن اتم فاعیلن فاعیلن چار بارشانش ۵ آشوب جانی شوخ جهانی بے اعتقاد بی مهربانی
تقطیعش آشوب فاعیلن بجانی فاعیلن شوخی فاعیلن جهانی فاعیلن باقی تقطیع بریں قیاس اتم در لغت
رخنه شدن بود و در اصلاح انداختن فاعیلن است عین همانند فاعیلن بجائے آن نهند بجهت افتادن
قاف آن رکن را که اتم در واقع است اتم گویند و چون فاعیلن را از فاعیلن بگیرند اتم گویند
اینجا چار رکن سالم متقارب شمن مقبوض اتم فاعیلن فاعیلن چار بارشانش ۵ گرم
بخوانی درم برانی دل حزین را بجائے جانی و تقطیع گرمب فاعیلن فاعیلن فاعیلن درمب فاعیلن
فاعیلن باقی تقطیع بریں قیاس چون فاعیلن را قبض کنند یعنی حرف ساکن او را که نون است بیند از ند
فاعیلن همانند بفهم اینجا چار رکن مقبوض است و چهار رکن اتم و بعضی مقبوض اتم را برشاند و رکن ناکو
اند چنانکه خواجہ عصمت الله بخاری رحمه الله علیه فرماید شانش ۵ زبے و چشمش بخون
مردم کشاده تیر و کشیده خنجر رخ چو ماهیت صبا و دولت خط سیاهت شب منبر و تقطیع
زبے و منبر و چشمش فاعیلن بخون فاعیلن فاعیلن کشاده فاعیلن تیر و فاعیلن کشیده فاعیلن
فاعیلن باقی تقطیع بریں قیاس متقارب مسترس سالم فاعیلن شش بارشانش ۵ ز درو
جانی چنانم که از زندگانی بجامم و ز درو فاعیلن جدائی فاعیلن چنانم فاعیلن کازرن فاعیلن کانی
فاعیلن بجام فاعیلن و اگر عروض و ضرب مقلد باشد وزن او چنین بود که فاعیلن فاعیلن و اگر
عروض و ضرب این مسدس مخدوف باشد وزن او چنین بود که فاعیلن فاعیلن فعل و کسر
متدارک شمن سالم این بحر را از ازا جهت متدارک گویند که اسباب او در یافته است
او تا دو را و تدارک در لغت دریافتن پیوستن است و بعضی گفته اند که چون ابو الحسن
اخفش این بحر را پیدا کرد و پیوست به بحر هائے که خلیل ابن احمد پیدا کرده بود و او را متدارک
نام کرد و احمد عروضی این بحر را غریب نام کرده است و اصل او فاعیلن است هشت بارشانش
۵ حسن و لطف ترا بنده شد مهر و مده خط و خال ترمشک جیس خاک رده و تقطیع حسن و لطف
فاعیلن فی ترا فاعیلن بند شد فاعیلن مهر و مده فاعیلن باقی قیاس میدان دیگر متدارک

۵ بفهمیم و فتح ناع بدو نقطه فوقانی و قاف و کسر اء بے نقطه و کسر اء بے نقطه ۱۲ منه رحمه الله
و در متدارک بگویم آن میر و بیانه نظم آتو بلانی و غریب مخدوف و مشفق و مخرج مسامح فاعیلن و فاعیلن خیل با ننه ۱۲

رکن سباعی و چهار رکن خماسی که چهل و هشت حرف باشد وضع کرده است ما بحر مدید
در شعر عرب البته مجزومی آید و مجزومیتی را گویند که عروض و ضرب او بیفتد چنانکه گذشت
در بحر مقضب پس مدید نیز مستس شود و بسیط اگر مجزوم آید مستس شود و اگر مشمن آید البته عروض
و ضرب او مجنون می آید پس چون به خن از عروض و ضرب از و و حرف بیفتد چهل و هشت حرف
ماند و بعضی گفته اند این بحر را از ازا جهت طویل گویند که مجزوم نیامد و هرگز از هشت رکن کمتر نیست
بخلاف دیگر بحر بعضی گفته اند که طویل ازا گویند این بحر را که در ارکان او و تا و مقدم بر برابر باب
و در طویل است نسبت به سبب و اصل این بحر فعلن مفاعیلین است چهار بار مثلش
بیت و لارام مارا اگر بوعده و فابودی و نوعی بدی کاخر تسلی بمابودی و تقطیع دلا رافعلن مفاعیلین
را اگر مفاعیلین بوعده فعلن و فابودی مفاعیلین بنوعی فعلن بدی کاخر مفاعیلین تسلی فعلن
بمابودی مفاعیلین و بعضی عکس طویل را یعنی مفاعیلین فعلن را چهار بار بحر عریض مقلوب طویل
نامیده اند بحر مدید مشمن سالم این بحر را از ازا جهت مدید گویند که در لغت کشیدن است
و این بحر را از طویل کشیده اند و بیرون آورده چنانکه از دایره معلوم خواهد شد و بعضی گفته اند
که این بحر را جهت مدید گویند که دو سبب در دو طرف ارکان سباعی آید کشیده است
فاذرا و ل رکن و تن در آخر و بعضی گفته اند که ارکان سباعی او در گردار کان خماسی آید کشیده
شده است و اصل این بحر فاعلاتن فاعلن است چهار بار مثلش بیت اے دل پر دورا
لعل تو در مان شده و خاکس پایت بنده را چشمه میواں شده و تقطیع اے دل پر فاعلاتن
در در فاعلن لعل تو در فاعلاتن ماشده فاعلن و ظاهراست که بحر مدید بطبع اقرب است از
طویل و اگر فاعلن را خبن کنند و فاعلاتن فعلن چهار بار تمام از ثقل بیرون آید مثلش
بیت از میان دو هفتش ناتواں یکسر مو و زان نشان بازده زین سخن هیچ گوی تقطیع از
میان فاعلاتن و هفتش فعلن ناتواں یک فاعلاتن سر مفعلن بعضی عکس مدید را یعنی فاعلن فاعلاتن
چهار بار بحر عریض نامیده اند بحر بسیط مشمن سالم این بحر را از ازا جهت را بسیط گویند که بسیط
در لغت گسترانیده است و در اول هر رکن سباعی او و سبب خفیف گسترانیده شده است
لے نفع بائی یک نقطه و ک سین بے نقطه و سکون یا ئی بدو نقطه تحتانی و طائی بے نقطه ۱۲ منه

سباعی را دو سبب خماسی را یک سبب و اصل این بحر مستفعلن فاعلن است چهار بار
مثلش بیت اے با و صالت ولم شاداں زود و فلک و بحر تو بر خاطر م چون بر جراح است
نمک و تقطیع اے با و صا مستفعلن بت و لم فاعلن شاداں و مستفعلن ری فلک فاعلن بحر تبر
مستفعلن خاطر م فاعلن چون بحر مستفعلن صت نمک فاعلن فصل در میان فلک
و بحر گدشته بلانکه این بحر که طویل و مدید و بسیط است از یک دایره بیرون می آیند
چرا که چون دو فعلن مفاعیلین مفاعیلین را بر خط دایره نویسی و از فعلن آغاز کنی و بر مفاعیلین
دوم تمام سازی و گوئی که فعلن مفاعیلین فعلن مفاعیلین بحر طویل باشد و اگر فعلن گذاری
و از ل ن آغاز کنی و بر فعلن تمام سازی و گوئی که ل ن مفاعیلین فعلن مفاعیلین بحر وزن دو
فاعلاتن فاعلن شود که بحر مدید است و اگر از عیلین آغاز کنی و بر مفاعیلین تمام سازی و گوئی
که عیلین فعلن مفاعیلین فعلن مفاعیلین و مستفعلن فاعلن شود که بحر بسیط است

صورت دایره



اینست

گویند کلام از این جهت که
مختلف اند بعضی خماسی و بعضی
چون ارکان سباعی
بودند این دایره را
این دایره را مختلفه
بحر و فرم مشمن این بحر را
حرکات بسیار است چرا که هر رکن او

و این دایره را مختلف
ارکان بحر این دایره
سباعی بعضی گفته اند
این بحر مختلف
مختلفه گفته و بعضی
نامیده اند بفتح لام
از ازا جهت وافر گویند که در این بحر

۱۵ صورت دایره مختلفه بر پنج دایره مجلد یک، دیگر که ده کس برابر گذاشته شده تا آسان شود رسم آن
بر کاتب و فهم آن بر طالب ۱۲ منه رحمة الله علیه
۱۶ بحسب فادای بی نقطه ۱۲ منه رحمة الله علیه بفتح و الکاف مع الف و کسر الیم مع اللام ۱۲ منه

شتمل است بر پنج متحرک و دو فور بضم واو و ضم فا در لغت بسیار است و اصل این بحر
مفاعلتن است هشت بار مثالش بیت چه شد صنما که سوئے کسے پشتم رفسا نغی نگر می
زرسم جفانی گذری طریق و فانی سپری چشم صنما مفاعلتن کسی مفاعلتن پشتم
رضا مفاعلتن نمی نگر می مفاعلتن همبریں قیاس باقی دان بحر کامل مثنی سالم و این بحر را
ازان جهت کامل گویند که همچنانکه در دایره وضع کرده اند تمام آمده است و کمال در لغت
تمامی است و بعضی گفته اند که چون حرکات این بحر بسیار بوده و در اکمال گفته اند چه که
یک بیت تمام او شتمل است بر چهل متحرک و اگر چه اصل بحر وافر نیز شتمل است بر چهل
متحرک اما این تمام مستعمل نیست و بعضی گفته اند که این بحر را ازان جهت کامل گویند
که ضرب او بر دو وجه می آید و ضرب بیج بحر دیگر این مقدار نیست و اصل این
بحر متفاعلتن است هشت بار مثالش بیت نه دیش زرسم جفایی بغلط به سوئے
و فارود نه و فای او بد و صد جفا زول جفا کش مارود تقطیع نه دیش زرسم متفاعلتن
مجا فای متفاعلتن بغلط بسو متفاعلتن بو فارود متفاعلتن همبریں قیاس کن و دیگر فصل
در بیان فک دو بحر گذشته بدانکه بحر وافر و بحر کامل از یک دایره بیرون می آیند
چرا که چون چهار مفاعلتن را بر خط دایره نویسی و از مفا آغاز کنی و بر علتین تمام سازی و گوئی
مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن وزن بحر وافر شود و اگر از علتین آغاز کنی و بر مفا تمام سازی گوئی
که علتین مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن چهار متفاعلتن شود که بحر کامل است مصوت زده



اینست و این دایره را موتلفه گویند بکسر لام ازان جهت که از کان بحر این دایره را هم الفت
و مناسبت است باین معنی که همه سباعی از ترکیب از دو مجموع و فاصله صغری و بعضی این
دایره را متفقه نامیده اند و معنی ایتلاف و اتفاق بهم نزدیک است و معلوم باشد که این
پنج دایره که درین رساله آورده شد و دایره است که خلیل ابن احمد وضع آن کرده است
و نام نهاده و یازده بحر اصل استخراج کرده اما دایره اول بجهت است که بر شش رکن نهاده
است بجهت آنکه بحر این دایره مستدس الاجزاء وضع کرده است همچنانکه گذشت در وجه
تسمیه بحر طویل فصل در بیان رباعی بدانکه وزن رباعی که آزاد و بیستی و ترانه
نیز گویند از بحر هزج بیرون می آید و از آنجسم پیدا کرده اند و بر بستی چهار فرع
آورده و مجموع این بست و چهار وزن از ده لفظ مرکبست یک مفاعیلین سالم که هزج سالم
از تکرار آن حاصل می شود چنانکه گذشت دوم مفعول اربع چنانکه دانستی که چون مفاعیلین
خرب کنند مفعول شود بضم لام سوم مفاعیلین مقبوض چنانکه دانستی که چون مفاعیلین را
قبض کنند مفاعیلین بمانند چهارم مفاعیلین مکفوف چنانکه دانستی که چون مفاعیلین را
کف کنند مفاعیلین بمانند بضم لام پنجم مفعول اربع و هتم در اصطلاح اجتماع حذف و قصر است
در مفاعیلین چون بحذف لن از مفاعیلین بیفتد و بقصر یا بیفتد و ل ساکن شود و مفاعیلین بمانند
مفعول بجائے آن نهند بجهت افتادن لام و آن رکن را که هتم در واقع است هتم گویند
و هتم در لغت و ندان پیش شکستن است و چون مفعول را از مفاعیلین بگیرند هتم گویند
ششم فعل محبوب و حبیب در لغت نهی کردن است و در اصطلاح انداختن هر دو سبب
مفاعیلین است مفاعیلین فعل بجائے آن نهند بجهت افتادن عیلین و لام و آن رکن را که
حب در واقع است محبوب گویند و چون فعل را از مفاعیلین بگیرند محبوب گویند
هفتم فاعل ازل و زل در لغت به گوشتی زان و نصف پایا زانست و در اصطلاح
صورت و نقطه چهار دایره محیط یکدیگر که شش بخش اند باشد گذشته شد تا آسان گردد در رسم آن بر کاتب فهم بر
بفتح با و سکون تار به نقطه فوقانی و نیم ۱۲ منه بضم جیم و تشدید با و یک نقطه ۱۲ منه رجمه الله علیه
بفتح راء با نقطه اول ۱۲ منه

مطبوعات دار کاں شیخ مبارک علی تاجرتاب روں ہمارے از لاہور

فریاد اُمت - بروئے خاتم نبوت ... ۳
 نامہ یتیم - درو انگیز نظم - قیمت ... ۴
 قصائد قافائی - ردیف الف - ب -
 مشمولہ امتحان منشی فاضل - قیمت ... ۵
 رباعیات ابوسعید ابوالخیر - مشمولہ امتحان
 منشی فاضل و ایم - اے - قیمت ... ۶
 رباعیات سبحانی استرآبادی - جوبی -
 فارسی کا ایک حصہ ہیں - قیمت ... ۸
 مردخس - مشمولہ امتحان منشی فاضل کا ایک حصہ
 بی - اے فارسی کو رس - فارسی ڈرامہ - قیمت ۱۲
 حدائق البلاغت -
 مشہور و معروف کتاب ہے - قیمت
 حنائی - ۱ - قیمت سفید ... ۱۲
 ابوالفضل - دفتر اول و سوم مشمولہ امتحان
 منشی فاضل - قیمت ... ۱۴
 تاریخ جہانکشاہی نادر -
 قیمت دو روپے - عطار
 سہ نظموں کی نظمیں کی شہرت مشہور ہے
 ضرور ملاحظہ فرمادیں - قیمت ... ۵
 مخزن ہرار -
 حضرت نظامی گنجوی کی مشہور منظوم ہے - قیمت جنائی سفید

مقامات حمیدی - مشمولہ امتحان منشی فاضل
 " " " - اردو ترجمہ - قیمت ...
 غزلیات نظیری - مشمولہ امتحان منشی فاضل
 نظیری نیشاپوری کا کلام - قیمت ...
 ثنوی زہر عشق - مرزا شوق مکھنوی کی مشہور
 و معروف منظوم - قیمت ... ۱۲
 حکیم نباتات فارسی ڈرامہ مشمولہ امتحان منشی
 شکوہ ہند مولینا حالی کی مشہور نظم - قیمت ۲
 چپ کی داد - " " " " " ۲
 مسدس حالی - " " " " " ۸
 خلا شعر الجہم - سوم - ۶ - چہارم - ۸ - پنجم - ۱۲
 لعل العاج - حضرت امجد گویا کا کلام - قیمت ۶
 پرشیں کمپوزیشن از پروفیسر محمد علم الدین - ایم -
 فارسی ترجمہ و مضمون نویسی کیلئے مفید ہے - قیمت ...
 الفاروق - از شبلی نعمانی - قیمت ...
 الماموں - " " " " " - قیمت ...
 ترجمہ ابوالفضل - دفتر اول - قیمت ...
 شرح دیوان غالب - از مولینا سہا - عطار
 بحر العروض - قیمت ... ۶
 عقد لالی شرح اخلاق جلالی - قیمت ...
 ظہیر الخلاق خلا اخلاق جلالی - قیمت ۱۲

انتخاب نثران قصود و م - حضرت مولانا

